



چرا «بسوی انقلاب»؟

زمانی دومین شماره "بسوی انقلاب" را منتشر می کنیم که برخی از خوانندگان و فعالان سیاسی میپرسند: زمانیکه چندین نشریه از این نوع هم اکنون منتشر می شوند هدف و انگیزه ما از انتشار آن چه می باشد؟ اولاً ما معتقد نیستیم که نشریاتی از قبیل "بسوی انقلاب" منتشر می شوند. در حقیقت به علت خالی بودن جای چنین نشریه ای در محافل کارگری و انقلابیون کمونیست تصمیم به انتشار آن گرفتیم. محتوای تمامی نشریاتی که تا کنون از طرف کمیته های فعالان کارگری منتشر می شدند، بدون استثنا، سطح جنبش کارگری را در مبارزات محدود به واحدهای صنفی و خواسته های شغلی ارزیابی می کنند و هدف خود را ارتقا این مبارزات به تشکیل تشکلات و سازمان های مستقل و آزاد کارگری قرار داده اند. به همین علت است که صفحه های خود را تنها با اخبار این مبارزات و مقالات مداح مبارزات خودبخودی پر می کنند. اما، هیئت تحریریه "بسوی انقلاب"، ضمن هم عقیده بودن در سطح کنونی جنبش کارگری، هدف خود را ارتقا این مبارزات به مبارزه یک طبقه انقلابی علیه حکومت و نظام سرمایه داری تعیین کرده و بر همین پایه به تبلیغ و ترویج خط مشی کمونیستی، و برنامه انقلابی پرولتاریا پرداخته است. ما نیز معتقدیم که در حال حاضر، اتحاد کارگران حول محور خواسته های صنفی واحد های اشتغالشان شکل می گیرد. اما برداشت ما از مبارزات طبقاتی پرولتاریا، سراسری شدن چنین مطالبات و مبارزاتی در این محدوده نیست. از نظر ما هنگامی مبارزه کارگران به مبارزه یک طبقه ارتقا می یابد که کارگران، علاوه بر سازماندهی صنفی منطقه ای و سراسری، به تشکلات سیاسی آگاه به نقش و موقعیت تاریخی طبقه کارگر دست یابند. البته، چنین تشکلاتی نمی تواند مانند سازمان های صنفی، توده ای باشد، و در برگیرنده کلیه ی کارگران بدون در نظر گرفتن باورها و اهداف سیاسی شان باشد و تنها سازمانده پیشروترین قشر کارگران و انقلابیون کمونیست، در هسته های اجرایی و مطالعاتی و کمیته های منطقه ای و نهایتاً حزب سراسری خواهد بود. به نظر ما تنها با ایجاد چنین تشکلاتی مبارزه کارگران به سطح یک مبارزه طبقاتی ارتقا خواهد یافت. اگر هم اکنون به ساختار این کمیته ها و ائتلاف های فعالان کارگری نظری بیافکنید متوجه خواهید شد که فعالان مدعی کمونیسم، بدون هیچ نقطه تمایزی، در کنار فعالان راست وابسته به جناح های بورژوازی و امپریالیستی و ضد کمونیست قرار گرفته اند. این خود نشاندهنده ی عدم توانایی چنین تشکلاتی از ایجاد جنبش مستقل طبقه کارگر است. بنظر ما، بدون ایجاد تشکلات سیاسی طبقاتی کمونیستی کارگران، هرگز جنبش مستقل طبقه کارگر شکل نخواهد گرفت. بر مبنای این باور بود که عده ای از فعالان کمونیست تصمیم به انتشار نشریه ای سیاسی تبلیغاتی کمونیستی "بسوی انقلاب" گرفتند.

در کنار هدف پر کردن خلاء مطبوعاتی موجود در جنبش کارگری، ضعف های دیگر این جنبش و جنبش کمونیستی نیز مورد نظر قرار گرفت. با مطالعه ی مطالب منتشر شده در جنبش کارگری، کاملاً واضح بود که برخی از رفقا در تشکلات و کمیته های دیگر نیز با ما هم عقیده اند، اما به علت علنی بودن فعالیت این نوع تشکلات، قادر به صراحت کلام نبوده و حرف ها و رهنمودهای خود را در لفافه می زنند. همچنین به علت همکاری با عناصر غیر کمونیست در چنین تشکلاتی، نمی توانند به صراحت سیاست های اعمال شده در آنان را به نقد بکشند. بنابراین ضروری بود تا چنین نشریه ای، مستقل از تمامی وابستگی های ایدئولوژیک و ارتباطی با نهادهای بورژوازی و امپریالیستی به وجود آید تا چنین رفقایی از یکطرف، بتوانند نظرات واقعی خود را بدون هیچ ملاحظه و پرده پوشی بیان کنند، و از طرف دیگر، همفکران خود را یافته و در روند یک کار مشترک در پاسخگویی به نیاز مبارزه طبقاتی، به شناخت از جزئیات نظرات، توانایی ها و ضعف های یکدیگر نائل آیند و زمینه ی اتحاد کمونیستی و ایجاد حزب طبقه کارگر را آماده سازند.

همچنین، یکی دیگر از ضعف های جنبش کمونیستی کارگران ایران، پراکندگی عناصر و محافل آنست. بسیاری از رفقا در کارخانه ها و محلات خود مشغول به کار هستند، بدون اینکه از وجود دیگران باخبر و دارای ارتباطات لازم با جنبش کمونیستی باشند. این عناصر و محافل، با داشتن توانایی های بسیار سازماندهی در مناطق خود، دقیقاً به علت نداشتن تماس و ارتباط با دیگر کمونیست ها، از لحاظ نظری نیاز به کمک دارند. در ارتباط با ایشان، انتشار "بسوی انقلاب" می تواند از چند زاویه مثمرتر باشد. اول آنکه مطالب آموزشی آن می تواند در سطوح مختلف به یاری این رفقا بیاید. این رفقا با استفاده از این متون می توانند مطالب مورد نیازشان برای تشکیل هسته های مطالعاتی را تأمین کنند. از آن گذشته، در سطح رهبری چنین جمع هایی، این نشریه، می تواند ایشان را از مباحث موجود در جنبش کمونیستی با خبر سازد. و همچنین، صرف توزیع این نشریه و رساندنش به دست این رفقا، ارتباط منظم لازم بین این عناصر و محافل با دیگر گروه ها و مناطق بوجود آید. چنین کارکردی باعث تحرک بیشتر این هسته ها و محافل در سطح محلی شان خواهد شد. چیزی که بیش از هر چیز نیاز جنبش کمونیستی برای نفوذ در مناطق و ارتباط با جنبش های خودبخودی است.

البته نباید از گفته های بالا این نتیجه را گرفت که درباره ی جنبش وسیع و گسترده ای صحبت می کنیم. خیر! جنبش کمونیستی ایران در دریایی از سرکوب های فاشیستی، گرایشات رفرمیستی و اپورتونیستی برای بقاء و رشد خود دست و پا می زند. و اگر به زودی مورد حمایت های پیگیرانه رفقا، در داخل و خارج از کشور، چه از لحاظ تأمین مطالب برای انتشار مستمرانه و منظم نشریه و چه از لحاظ مالی، برای ایجاد امکانات بیشتر چاپ و سازماندهی و حرفه ای گری قرار نگیرد، احتمال شکست دوباره آن می رود.

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر
پیش بسوی انقلاب
پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای

شماره دو، سال اول خرداد ۱۳۸۸

گاهنامه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست

در این شماره می خوانید

سرمقاله : صفحه اول

* چرا «بسوی انقلاب»؟

خبرهای کوتاه: ص ۲ و ۳

گزارشات و تحلیل ها: ص ۴ تا ۹

* کارگران «جهان وطن» و سرمایه داران «بی وطن»

* دلایل واقعی سفر اوپاما به خاور میانه

* سقوط غول های خودروسازی و بیکاری میلیون ها کارگر

* روزا لوکزامبورگ هنوز دفن نشده است

* اعلامیه ای در نیویورک

* زمان آن رسیده «شبح» واقعی شود!

* گزارشی از نشست گروه های

کمونیستی در قاره آمریکا

متن آموزشی: ص ۱۰ تا ۱۴

* از کجا باید آغاز کرد؟ - اثر و. ای. لنین

* یادداشتهای سرپرست قسمت پلیس، لوپوخین، لنین

بحث آزاد: ص ۱۴ تا ۱۶

* گشت و گذاری با آقای بهرام رحمانی در پارک لاله

تهران

«بسوی انقلاب» را بخوانید

و در میان مردم پخش کنید!

خبرهای کوتاه

آخرین خبرها از بازداشت شدگان روز

جهانی کارگر

یورش وحشیانه نیروی انتظامی به تجمع اعتراضی خانواده ها و دستگیری تعدادی از آنها

بنابه گزارش رسیده در روز سه شنبه ۱۲ خردادماه، نیروی اطلاعاتی و انتظامی به تجمع خانواده های دستگیر شدگان روز جهانی کارگر در مقابل دادگاه انقلاب یورش بردند و ۳ تن از اعضای خانواده های دستگیر شدگان را بازداشت و به زندان وزرا منتقل کردند.

در این روز، خانواده های دستگیر شدگان روز جهانی کارگر در اعتراض به ادامه بازداشت عزیزانشان در مقابل دادگاه انقلاب اقدام به تجمع اعتراضی نمودند. این تجمع اعتراضی از ساعت ۱۰:۰۰ آغاز شد و تا ساعت ۱۱:۰۰ علیرغم یورش مامورین اطلاعاتی و انتظامی ادامه یافت. خانواده ها با در دست داشتن پلاکاردهایی که بر آنها نوشته شده بود «همسر من را آزاد کنید»، «کارگر زندانی آزاد باید گردد» و تکرار این شعارها، حرکت اعتراضی خود را آغاز کردند. در این حرکت اعتراضی تعداد زیادی از کارگران کارخانه فرش پردیس، سندیکای شرکت واحد تهران، اتحادیه آزاد کارگران و کارگران فرش غرب باف سنندج و همچنین کارگران سایر شرکتهای شرکت داشتند. مدت کوتاهی از این حرکت اعتراضی نگذشته بود که با یورش مامورین اطلاعاتی و انتظامی مواجه شدند.

مامورین اطلاعاتی و انتظامی تعدادی از اعضای خانواده های دستگیر شدگان را بازداشت کردند که اسامی آنها به قرار زیر می باشند: خانم هما آزادیا همسر آقای احسانی راد که از دستگیر شدگان روزجهانی کارگر می باشد و در حال حاضر در زندان اوین بسر می برد، خانم نرگس اشرفی همسر و خواهر آقای محمد اشرفی جزء دستگیر شدگان امروز می باشند. دستگیر شدگان به زندان وزرا انتقال داده شدند و به خانواده های آنها گفته شد که در بازداشت باقی خواهند ماند. مامورین وزارت اطلاعات سعی داشتند که سایر اعضای خانواده دستگیر شدگان روز جهانی کارگر را دستگیر کنند ولی با اعتراضات گسترده حاضرین از دستگیریهای بیشتر جلوگیری شد.

آخرین گزارشات حاکیست که خانواده های بازداشت شده در روز شنبه ۱۶ خرداد، پس از گذراندن چهار روز در بازداشتگاه خیابان وزرا آزاد گشتند. همچنین گروه دیگری از فعالان بازداشت شده در روز اول ماه مه، یکشنبه شب ۱۷ خرداد، پس از گذراندن ۳۶ روز اسارت، با قرار وثیقه آزاد گشتند. امید می رود که دیگر فعالان بازداشتی نیز تا آخر این هفته آزاد شوند.

اعتصاب کارگران نساجی بوکان

روز یکشنبه ۱۷ خرداد جمعی از کارگران نساجی شهر بوکان در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای هفت ماهه خود دست از کار کشیده و در کارخانه اعتصاب کردند. این کارگران که به شدت خشمگین بودند از عدم پیگیری وضعیتشان توسط نهادهای مربوطه شکایت داشتند. این کارگران روز چهارشنبه ۱۲ خرداد نیز در مقابل فرمانداری بوکان تجمع کرده بودند و فرماندار این شهر قول پیگیری وضعیت آنها را تا دو روز آینده داده بود اما با گذشت ۴ روز و عدم پیگیری وضعیت این کارگران، آنان را خشمگین کرده بود.

عدم دریافت حقوق ۷ ماهه مشکلات بسیار زیادی را برای آنها به وجود آورده است.

اعتصاب کارگران شرکت پارس متال

شرکت پارس متال در جاده قدیم کرج و در ۲ کیلومتری شرکت ایران خودرو قرار دارد. مدتی است که مدیران این کارخانه پرداختنیهای کارگران را با تاخیر ۲ و یا ۳ ماهه میدهند. لازم به ذکر است که عیدی کارگران هم در سال جدید هنوز داده نشده است.

لذا اعتراضات کارگران از ابتدای سال جاری نسبت به عدم پرداخت حقوق اوج گرفته است. و چندین روز است که کارگران این شرکت که کار آنها تولید اتصالات است دست به اعتصاب زده اند و کار خود را به طور کامل انجام نمی دهند. البته به گفته یکی از کارگران، شرکت هم منتظر چنین مسائلی است تا به نوعی کار را خوابانده و شرکت را تعطیل کند ولی به دلیل اینکه این کارخانه نیروی پیمانکاری ندارد و اکثر کارگران و کارمندان آن نیروهای رسمی هستند، مدیران نمیتوانند به راحتی آنها را اخراج کرده و درب شرکت را ببندند.

کارگران معترض قند بردسیر همراه

زن و فرزندان خود جاده سیرجان به

کرمان رابستند

بیش از ۲۰۰ کارگر از کارگران کارخانه قند بردسیر صبح روز یکشنبه ۸۸/۳/۰۱ بعد از اینکه از پیگیریهای مستمر به ارگانها و مقامات دولتی هیچ جوابی نگرفتند از ساعت ۰۷:۳۰ جاده سیرجان به کرمان را مسدود کردند و به همراه زن و فرزندان خود در جاده متحصن شدند.

یکی از کارگران گفت که ما چاره دیگری نداشتیم و در عمل دیدیم که از فرماندار تا استاندار و تا رئیس جمهور، هیچکس به

فکر ما کارگران نیست و حتی به حرفهای ما گوش نمیدهند چه رسد که مشکل ما را حل کنند.

یکی دیگر از کارگران گفت در حالیکه میلیارد میلیارد خرج های متفرقه میکنند ویا میلیونها تومان صرف تبلیغات و انتخابات میکنند، با اینکه میدانند ما پول تهیه نان خشک هم نداریم، ولی کاری برای ما انجام نمیدهند و به شکایات ما رسیدگی نمیکنند. چاره دیگری نداشتیم جز اینکه خیابان را ببندیم و فشار بیآوریم.

این تحصن تا ساعت ۱۳:۰۰ ادامه داشت و قراراست روز دوشنبه نیز جاده کمر بند ی را ببندند. و دامنه اعتراض را گسترش دهند.

تجمع اعتراضی کارگران کارخانه روغن

نباتی قو

روز یکشنبه ۱۰ خرداد ساعت ۱۱:۳۰ کارگران کارخانه روغن نباتی قو واقع در چهارراه چیت سازی تهران تجمع کردند. بیش از ۱۵۰ نفر از کارگران کارخانه روغن نباتی قو به خاطر حقوق های عقب افتاده در جلو درب کارخانه روبه روی ترمینال جنوب تجمع کردند و نسبت به مطالبات خودشان اعتراض کردند. بعد از نیم ساعت نیروهای امنیتی و انتظامی در محل حاضر شده، کارگران را به پیاده رو منتقل کردند. در راستای این اعتراض ترافیک سنگینی در هر دو طرف خیابان بوجود آمده بود، ماموران امنیتی و انتظامی و راهنمایی رانندگی که با جرثقیل در محل حضور داشتند در روان شدن ترافیک تلاش زیادی انجام می دادند و برای جلوگیری از تجمع مردم کارگران را به داخل کارخانه می بردند.

یکی از کارگران معترض گفت: " اولین مایحتاج مردم روغن نباتی است تا روغن نباشد غذا درست نمی شود، این کارخانه هم هر روز روغن تولید کرده و حتی قبل از تولید، روغن این کارخانه پیش فروش می شود چطور می شود روغن نباتی به فروش برسد ولی حقوق ما کارگران پرداخت نشود؟! اخیرا هم مدیریت شرکت اعلام کرده که مواد اولیه نداریم، بودجه نداریم، کارگران قراردادی باید تسویه حساب کنند تا ما بتوانیم با اندک تولیدی که داریم حقوق کارگران رسمی را پرداخت کنیم. تکلیف من کارگری که ده سال در این کارخانه کار کرده ام چه می شود؟ من دیگر کجا می توانم استخدام بشوم با چهار فرزند و دختر دم بخت و با وضعیت مستاجر؟ قابل ذکر است که تعداد مامورین لباس شخصی و انتظامی بسیار بیشتر از کارگران معترض بود.

خبرهای کوتاه

اخراج کارگران ایساکو!

طی هفته گذشته ۱۰۰ نفر از کارگران قراردادی و باسابقه ایساکو به دستور بابا زاده مدیر جدید ایساکو از کار اخراج شدند. علاوه بر این لیست ۳۰۰ نفر دیگر از زنان کارگر شاغل در ایساکو برای اخراج در روزهای آینده تعیین و معرفی شده است! اکثر این زنان کارگر زحمتکش سرپرست خانوار بوده و دستمزدهای ناچیزشان بخش مهمی از درآمد خانواده هایشان را تشکیل میدهد. این کارگران محروم و خانواده هایشان عملاً با از دست دادن کارشان از زندگی ساقط شده و به جمع ارتش ذخیره بیکاری خواهند پیوست. بابا زاده در جواب کارگران معترض علیه اخراج در جمع مدیران و نزدیکانش گفته است: باعث ورشکستگی و بحران مالی ایساکو همین نیروهای بیکاره، مصرف کننده و غیر مفید هستند که باید بسرعت تعدیل شوند!

بابا زاده از مشاوران نزدیک احمدی نژاد تیر خلاص زن بوده که پس از رو شدن دزدیهای مرزبان مدیر سابق ایساکو و بر کناریش مدیریت ایساکو را به دست گرفته و در اولین اقدام خود اخراج گسترده کارگران را در دستور گذاشته است. می خواهند بخشی از ورشکستگی و بحران مالی ایساکو را، که دزدیهای باند مرزبان - منطقی آن را تشدید کرده است، مانند همیشه از جیب و زندگی کارگران گرسنه و محروم تامین کنند. شرکت ایساکو با ۲۱۰۰ کارگر قراردادی سفید و یک طرفه با پایه دستمزدهای ۲۶۴ هزار تومانی در سطح تهران در غالب نمایندگیهایی که انواع لوازم ایران خودرو را توزیع میکنند فعال می باشد. اکثر کارگران بدلیل جابجایی و حمل محموله های سنگین بار به دیسک کمر و انواع بیماریهای مزمن مفاصل مبتلا هستند. ساعت کار از ۷ صبح تا ۴ عصر، اضافه کاری اجباری از ۴ تا ۷ عصر، و کار در تعطیلات روال حاکم است. دفتر مرکزی ایساکو واقع در جاده مخصوص کرج می باشد.

در اعتراض به ۳ ماه حقوق معوقه؛

کارگران فرش پارس مقابل

استاندار قزوین تجمع کردند

درتجمع صبح امروز مقابل استانداری قزوین يك شيفت كاري يعني حدود ۱۰۰ کارگر حضور داشتند.

دبير اجرايي خانه كارگر استان قزوین از تجمع کارگران شرکت فرش پارس در مقابل استانداری خ

عید علی کریمی در گفت و گو با خبرنگار ایلنا افزود: به کارگران این کارخانه ۳ ماه است که حقوق داده نشده است. وی با بیان این که کارخانه فرش پارس ۲۸۰ کارگر دارد، تصریح کرد: درتجمع صبح امروز مقابل استانداری قزوین يك شيفت كاري يعني حدود ۱۰۰ کارگر حضور داشتند.

کریمی با اشاره به این که مشکلات این کارخانه از ۱۰ سال پیش تا کنون ادامه دارد، گفت: این شرکت زماني بیش از يك هزار کارگر داشت.

در اعتراض به پرداخت نشدن

مطالبات معوقه: کارگران ایرانیت

تهران تجمع کردند

یکی از کارگران در تماس تلفنی با خبرنگاری کار ایران گفت: این تجمع به دلیل پرداخت نشدن حقوق ماه گذشته، بهره‌وری سال ۸۷ و مطالبات معوقه‌ای چون ارزاق، لباس زمستانی (اور کت) کارگران صورت گرفت.

ایلنا: جمعی از کارگران کارخانه ایرانیت تهران در اعتراض به پرداخت نشدن مطالبات خود، صبح امروز درمحوطه این کارخانه تجمع کردند. به گزارش گروه کارگری ایلنا، این کارگران که به گفته خود از کارکنان رسمی کارخانه ایرانیت تهران بوده و تعداد آنها حداقل به ۱۸۰ نفر می‌رسد. یکی از کارگران در تماس تلفنی با خبرنگاری کار ایران گفت: این تجمع به دلیل پرداخت نشدن حقوق ماه گذشته، بهره‌وری سال ۸۷ و مطالبات معوقه‌ای چون ارزاق، لباس زمستانی (اور کت) کارگران صورت گرفت. در این حال یکی از اعضای شورایی اسلامی کار این کارخانه نیز با بیان اینکه هر کارگر بطور متوسط ۴۵۰ هزار تومان بابت بهره‌وری پرداخت نشده بستان کار است، گفت: این طلب شامل حال تمامی کارگران دائم، موقت و پیمانی شاغل در این کارخانه است. وی با بیان اینکه تعداد کارگران کارخانه ایرانیت تهران به ۴۰۰ نفر نیز می‌رسد، گفت: در تجمع صبح امروز تنها کارگران رسمی شرکت داشتند و کارگران قراردادی و موقت به دلیل نداشتن امنیت شغلی و ترس از اخراج حضور نداشتند. به گفته این عضو شورایی اسلامی کار کارخانه ایرانیت تهران، علت پرداخت نشدن مطالبات کارگران کمبود نقدینگی

است. وی افزود: در حال حاضر کمبود نقدینگی باعث شده تا به دلیل فراهم نشدن مواد اولیه فعالیت‌های این واحد تولیدی در کارخانه‌های تهران و اصفهان متوقف شود. با این حال کارگران نسبت به پرداخت نشدن مطالبات خود بدبین بوده و معتقدند که از زمان واگذار شدن این واحد تولیدی به بخش خصوصی مطالبات کارگران با تاخیر و با کسری پرداخت می‌شود. به گفته کارگران و فعالان کارگری در خانه کارگر، کارخانه ایرانیت تهران که در منطقه شهرری و در مجاورت کارخانه سیمان تهران قرار دارد، از ۳ سال پیش و پس از واگذاری به بخش خصوصی دچار بحران‌های کارگری و تولید است. به ادعای یکی از کارگران ناراضی، مالک خصوصی این کارخانه که هم زمان در مالکیت ۱۶ کارخانه دیگر نیز سهام است، مطالبات مربوط به اضافه کاری کارگران را از ۱۵۰ ساعت به ۳۰ ساعت کاهش داده و از پرداخت مطالباتی که مدیران پیشین بر سر آن با شورایی اسلامی کار توافق کرده بودند خود داری می‌کند.

تجمع کارگران لوله سازی خوزستان

بیش از ۱۰۰ نفر از کارگران لوله سازی خوزستان در اعتراض به عدم پرداخت بیش از ۱۲ ماه حقوق خود، صبح روز جاری جلوی درب اصلی فرمانداری شهر اهواز تجمع کردند.

به گفته فعالین کارگری، کارگران این شرکت بارها و بارها اعتراض خود را به روش های گوناگون به مدیران استانی و کشوری اعلام کرده اند ولی هیچ پاسخی دریافت نکردند. یکی از کارگران لوله سازی خوزستان در گفتگو با مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران گفت: همه ی کارگران این شرکت تا به امروز بیش از ۱۲ ماه است که حقوقی دریافت نکردند وی گفت در بین ما کسانی هستند که ۱۵ ماه حقوق نگرفتند و به دلیل فعالیت های کارخانه و عدم ایمنی و رعایت مسایل زیست محیطی دچار بیماریهای فراوانی شدند. این فعال کارگری در ادامه گفت خط تولید ما فعال است اما به ما حقوق نمی دهند.

تجمع امروز کارگران لوله سازی خوزستان همچون تجمعات گذشته بدون هیچ نتیجه ای و پاسخی از سوی مسئولین با فشار های امنیتی و انتظامی ساعت ۱۱ به پایان رسید.

لازم به ذکر است لوله سازی خوزستان یک شرکت خصوصی است و واحد دیگر تولید لوله در اهواز به نام لوله سازی اهواز دولتی بوده و چندی پیش بیش از ۱۴۰۰ نفر از کارگران خود را اخراج کرد.

گزارشات و تحلیل‌ها

کارگران «جهان وطن» و سرمایه

داران «بی وطن»

کمونیست‌ها همواره گفته‌اند که سرمایه جهانی است و وطن ندارد. آنها در هر موقعیتی با اشاعه توهمات ناسیونالیستی مبارزه کرده و اعلام داشته‌اند که "طبقه کارگر ایران به کارگران آمریکایی نزدیکتر است تا به سرمایه دار ایرانی!" اما همواره مورد تعرض تبلیغاتی حکومت و احزاب سرمایه داری قرار گرفته و متهم به «بی وطنی» گشته‌اند. در صورتیکه قضیه عکس آن چیزی است که ایشان مدعی‌اند. طبقه کارگر و کمونیست‌ها «بی وطن» نیستند، بلکه «جهان وطن‌اند». تفاوت این دو عنوان در اینست که کمونیست‌ها دلسوز شرایط طبقه کارگر در سراسر جهان‌اند. این بورژوازی است که «بی وطن» است. یعنی، تنها دلسوزی اش مانده‌ی حساب و جیب خودش است و هیچ دلبستگی‌ای به مردم خود، کارگران، و حتی دیگر جناح‌های سرمایه داری ندارد. اگر مانده‌ی حساب بانکی اش ایجاب کند برایش مهم نیست که کارگران واحدهای تولیدی و فرزندانشان از بیکاری و فقر و گرسنگی بمیرند، کارخانه را تعطیل کرده و سرمایه خود را به رشته و یا مملکت دیگری منتقل می‌کند.

نمونه بارز این «بی وطنی» سرمایه داران را در سخن‌های آقای محمود بهمنی، رئیس کل بانک مرکزی ایران، می‌توان دید. این حضرت آقا از ۱۲۰ شرکت خارجی دعوت کرده تا در همایشی شرکت کنند. این شرکت‌ها از کشورهای آمریکا، ژاپن، چین، روسیه، هند، اتریش، کره جنوبی، ترکیه، دانمارک، تایلند، بلژیک، عربستان سعودی، و امارات متحده عربی به ایران آمدند تا با ۲۰۰ شرکت خصوصی و دولتی ایرانی به مذاکره بنشینند و ایران را تبدیل به سفره‌ای گسترده کنند و منابع طبیعی و ارزش کار کارگران ایران را با هم بالا بکشند و جیب‌ها و حساب‌هایشان را از غارت محصول کار و طبیعت ایران پر کنند. آقای بهمنی در این همایش به شرکت‌کنندگان خارجی گفته است که اصلاً نگران سرمایه و سودآوری آن نباشند. چرا که، حتی اگر سرمایه‌ی ایشان ضرر هم بدهد و به هر علتی، از جمله سوء مدیریت و غیره، نابود شود، ایران، بازگشت سرمایه و سود آنها را با درآمد نفتی تضمین می‌کند. این در حالی است که حق کار و زندگی مناسب با شخصیت انسانی کارگران ایران از طرف این حکومت تضمین نشده است، که هیچ، تنها تضمینی که وجود دارد اینست که اگر کارگران به شرایط غیرقابل تحمل زندگی‌شان اعتراض کنند و یا دست

به اعتصاب بزنند، فوراً سرکوب و روانه‌ی زندان می‌شوند.

کارگزاران حکومت بی وطن سرمایه داران، کار را به جایی رسانده‌اند که وزیر اقتصاد و دارایی اش، آقای حسینی را به هیئت هنرپیشه‌های تبلیغاتی در آوردند و به این همایش فرستادند تا بگوید: «امتیازهای ویژه‌ای در ایران برای سرمایه‌گذاران خارجی در نظر گرفته شده است که از میان آنها می‌توان به عدم وجود محدودیت سرمایه‌گذاری، درصد مشارکت خارجی، خروج سود و انواع سرمایه‌گذاری را نام برد. علاوه بر این امتیازات، دسترسی به بازار ۳۰۰ میلیون نفری منطقه، مواد خام و تنوع آب و هوایی از دیگر جذابیت‌های سرمایه‌گذاری در ایران است.» این بدین معنی است که «کارگر ایرانی که سهل است، با هم می‌توانیم حاصل کار ۳۰۰ میلیون کارگر دیگر را هم در آسیای میانه بالا بکشیم.» اینجاست که دیگر بی وطنی سرمایه داران و جهان‌وطنی کارگران بیش از پیش از پرده برون می‌افتد. حضرات سرمایه دار خارجی، به علت این تضمین‌ها، کارگران مملکت خود را بیکار کرده و به خیابان می‌ریزند تا ببینند کارگران بخت برگشته‌ی ایران و جمهوری‌های آسیای میانه را در شراکت با سرمایه داران ایرانی غارت کنند.

حالا متوجه شدید که «بی وطن» چه کسانی هستند؟ و معنای «جهان‌وطنی» کمونیست‌ها چیست؟ آری! سرنوشت کارگران ایرانی به کارگران آسیای میانه و آمریکا، ژاپن، چین، روسیه، هند، اتریش، کره جنوبی، ترکیه، دانمارک، تایلند، بلژیک، عربستان سعودی، و امارات متحده عربی و دیگر کشورهای گره خورده است. منافع کارگران ایران به کارگران جهان نزدیک‌تر است تا به سرمایه دار ایرانی!

دلایل واقعی سفر اوباما به خاور میانه

رییس‌جمهور ایالات متحده آمریکا زمانی به خاورمیانه مسافرت می‌کند که بدون هیچ نشان و استدلالی، پایان بحران اقتصادی در آمریکا را اعلام کرده و امید مردم خود را به بازگشتن به دوران طلائی و استاندارد زندگی متناسب با آن برانگیخته است. اما هنوز چند روزی از این اعلام جسورانه نگذشته بود که قیمت نفت آغاز به صعود کرد و این صعود همچنان ادامه دارد. بالا رفتن قیمت نفت، مطمئناً، تولیدکنندگانی که با سخنرانی‌های امیدوارکننده‌ی اوباما خواهان برنامه ریزی برای تولید بیشتر شده بودند

را وادار به تجدید نظر خواهد کرد. آگاهان اقتصادی معتقدند که عمده‌ترین هدف این سفر، بر عکس تبلیغات رسانه‌ها، موضوع نزدیکی به مسلمانان جهان و حضور در مصر نبود، بلکه مذاکراتی است که در عربستان سعودی با ملک عبدالله داشت. در این مذاکرات، اوباما سعی کرد که طرف سعودی خود را به بالا بردن حجم تولید نفت و تلاش برای تثبیت قیمت‌های اوپک ترغیب کند.

و اما موضوع نزدیکی به مسلمانان جهان و اختلاف نظر با حکومت اسرائیل را نیز باید از همین زاویه بررسی کرد. بحران اقتصادی جهان سرمایه داری، موقعیت آمریکا و دلار را در سطح جهانی به خطر انداخته است. دولت بوش و سپس کابینه‌ی اوباما، تلاش‌های بسیاری کردند تا به شرکای بزرگ خود، یعنی اروپا، چین، ژاپن و ... بقبولانند که سقوط ارزش دلار در حال حاضر به نفع هیچکس نبوده و باید ایشان با بانک‌ها و سرمایه داران آمریکایی برای حفظ موقعیت و ارزش دلار، بعنوان پول جهانی، همکاری کنند. البته کشورهای شریک آمریکا نیز از این موقعیت استفاده کرده و خواهان نقش بیشتر و مهمتری در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های بین‌المللی شده‌اند. یکی از این تصمیمات مربوط به صلح خاورمیانه است که چین و اروپا، طرفداری یکجانبه آمریکا از اسرائیل را مانع رسیدن به صلح واقعی می‌دانند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل انتخاب یک مسلمان به ریاست جمهوری آمریکا، تصمیم مراکز ثروت و قدرت این کشور در تغییر سیاست‌های خاورمیانه‌ی آمریکا بوده باشد.

البته "نفت ارزان" به تنهایی نمی‌تواند ناجی اقتصاد آمریکا باشد. در کنار این اقدام، اقتصاد آمریکا نیاز فراوان به تأمین نقدینگی برای نجات شرکت‌های تولیدی بزرگ در آن کشور دارد. اعلام ورشکستگی "جنرال موتورز"، یکی از بزرگترین تأمین‌کنندگان اشتغال در آمریکا، اثبات این مدعا است. آمریکا برای تأمین چنین نقدینگی‌ای نیاز به بازگشت پول نفت خریداری شده به اقتصاد خود دارد. بنابراین، یکی دیگر از اهداف سفر اوباما به خاورمیانه، جلب نظر کشورهای مسلمان به سیاست‌های خود، بوجود آوردن زمینه‌ای برای ترغیب ایشان به سرمایه‌گذاری در آمریکا می‌باشد. هدفی که به موارزات سفر رییس‌جمهور آمریکا به خاورمیانه، وزیر خزانه‌داری وی، تیموتی گنر، در چین دنبال می‌کند. گنر، که قبلاً ریاست بانک مرکزی آمریکا را به عهده داشت، در سفر خود به پکن، چینی‌ها را راضی کرده است که مازاد درآمدهای خود را در بازار برگه‌های خزانه‌داری آمریکا سرمایه‌گذاری کنند. بسیاری از صاحب‌نظران اقتصاد سرمایه‌داری هشدار داده‌اند که تکیه به سرمایه‌های خارجی برای نجات بازار داخلی آمریکا، استراتژی خطرناکی است که حتی می‌تواند در کوتاه مدت تأثیرات مخربی بر بازارهای جهانی و تعمیق بحران خانه‌مان برانداز کنونی داشته باشد.

گزارشات و تحلیل ها

سقوط غول های خودروسازی و بیکاری

میلیون ها کارگر

فکر نمی کنم که دیگر کسی در دنیا مانده باشد که بحران جهان سرمایه دامنش را نگرفته باشد و یا حداقل کسی را نشناسد که تحت تأثیر آن بیکار و یا آواره نشده باشد. البته دنیای سرمایه داری با تمام قدرت تبلیغاتی اش سعی دارد تا از گسترش خبرهای ناگوار و وسعت فاجعه آمیز آن بکاهد و اینگونه نشان دهد که این بحران، سراسری و ساختاری نیست و محدود به بازارهای مالی و سهام و سوء مدیریت و کلاهبرداری عناصر زیاده طلب می باشد. سران کشورهای سرمایه داری، هر از چند گاهی مصاحبه ای کرده و پایان دوران بحرانی و سقوط بازارها را اعلام می کنند. اما چند روز و یا ساعتی نمی گذرد که آمارهای رسمی، خلاف ادعای سران کشورهای عمیق و وسعت بحران جهان سرمایه را فاش می سازند. آخرین خبری که دنیا را تکان داد، اعلام ورشکستگی شرکت چند ملیتی خودروسازی «جنرال موتورز» و بسته شدن بسیاری از واحدهای تولیدی این شرکت در سراسر جهان بود. این شرکت که یکی از بزرگترین تأمین کننده ی مشاغل در خاک آمریکا و در چندین کشور دیگر جهان می باشد، با چنین اقدامی، لرزه بر هیئت حاکمه ی این کشورها انداخته، چرا که پی آمد بیکاری منتج از آن باعث لرزش های اجتماعی فراوانی خواهد شد. بطور نمونه، در کمتر از چند ساعت پس از اعلام ورشکستگی این شرکت، مدیر شعبه ی چینی آن سراسیمه به مقابل دوربین های رسانه ها رفته تا اثر اعلام ورشکستگی شرکت مادر را در آن کشور انکار کند. اما کذب بودن ادعای این مدیر چینی زمانی برای ما فاش می شود که نگاهی به شرایط عمومی صنعت خودروسازی در سراسر جهان بیاندازیم.

آخرین آمارها از فروش خودرو در بازار آمریکا حکایت از سقوط ۴۵ درصدی آن می کند. تا آغاز دهه ۸۰ قرن گذشته میلادی، بازار آمریکا عمدتاً در دست ۳ شرکت جنرال موتورز، فورد و کرایسلر قرار داشت، اما با پیشروی سیاست های درهای باز جهانی سازی، اینک شرکت های بزرگ چند ملیتی ای مانند فولکس واگن، دایملر، بامو، هایوندا، و ... نیز بیش از ۲۵ درصد این بازار را در اختیار دارند. آمارهای در دست بیانگر سقوط ۲۷ درصدی تویوتا، ۴۱ درصد ولوو و ۴۰ درصدی ماشین های آلمانی در بازار فروش آمریکا است.

شرایط بحرانی صنعت خودروسازی به مرزهای آمریکا محدود نشده و آمارهای ارائه

شده بیانگر وسعت شرایط بحرانی این صنعت در سراسر جهان است. در اوکراین دو شرکت «اوکر اتو» و «بوگدان» خبر از افت ۶۰ درصدی محصولات خود داده اند و علت آن را افت سفارش های داخلی و خارجی اعلام کرده اند. از آنجاییکه عمده فروش این شرکت ها در بازار خودروی اروپای مرکزی می باشد می تواند شاخصی برای شرایط بحرانی این صنعت در آن کشورها باشد.

همچنین در کره جنوبی نیز صنایع خودرو سازی با مشکلات عدیده ای مواجهه اند. با در نظر گرفتن اینکه خودروسازان کره ای اینک به مدت دو دهه است که به بازارهای بین المللی راه یافته اند، افت آمار فروش ایشان، حکایت از شرایط وخیم صنعت خودروسازی در سراسر جهان دارد. بطور نمونه کارخانه سانگ یانگ ۳۶ درصد از نیروی کار خود را «تعدیل» (بخوانید اخراج) کرده است.

اینک شاهدیم که فشارهای اصلی بحران های سرمایه داری بر دوش کارگران می افتد. مثلاً شرکت جنرال موتورز از رهبران اتحادیه های کارگری طرف قراردادش خواسته است تا کارگران شاغل را وادار به پذیرش بیش از یک میلیارد و یکصد میلیون دلار کاهش حقوق بکنند. و این جدا از اخراج کارگران خطوط تولیدی است که طبق برنامه اضطراری این شرکت بسته می شوند. و از طرف دیگر، از دولت آمریکا تقاضا کرده است تا مبلغ دو میلیارد و ششصد میلیون دلار به این شرکت کمک مالی کند تا بتواند خطوط دیگر تولید را سر پا نگاه دارد. میلیاردها دلاری که از حقوق کارگران این کشور به شکل مالیات کاسته شده و می بایست در چنین دوران بحرانی ای به برنامه های رفاه عمومی و کمک به بیکاران آن کشور تخصیص یابد، اینگونه راه خود را به حساب های سرمایه داران می یابد. کشورهای اروپایی و بخصوص فرانسه نیز خبر از بیکاری هزاران کارگر شعبه ی اروپایی این شرکت می دهند که در شرایط مشابهی با کارگران آمریکایی به سر می برند.

از کره جنوبی نیز خبر می رسد که کارگران کارخانه سانگ یانگ در همبستگی با ۲۷۰۰ کارگر اخراجی این شرکت دست به اعتصاب زده اند. این کارگران کارخانه را به اشغال خود در آورده و از ورود مدیریت به کارخانه جلوگیری می کنند. همچنین در کانادا نیز علیرغم پذیرش اتحادیه کارگران خودرو سازی آن کشور به کاهش حقوق ۲۶۰ میلیون دلاری در سال گذشته، بازم هزاران کارگر در آستانه اخراج قرار دارند. و خبرهای مشابهی از انگلستان و ایرلند و

ایتالیا و دیگر کشورهای صنعتی مخابره شده است که حاکی از اخراج هزاران کارگر بوده و این روند حداقل تا چند ماه آینده ادامه خواهد داشت.

خنده دار اینجاست که در چنین شرایطی، اوپاما، رییس جمهور ایالات متحده و تیموتی گاتر، وزیر دارایی اش در مصاحبه های خود از شرایط اقتصادی آن کشور ابراز خشنودی کرده و اعلام داشته اند که امید زیادی به آینده ی اقتصاد جهانی و مهار بحران کنونی دارند.

روزا لوکزامبورگ هنوز دفن نشده است

از نود سال پیش گمان می رفت که روزا لوکزامبورگ در گورستانی در برلین دفن شده است. گزارشی تازه نشان می دهد که جسد رهبر انقلابی آلمان هم اکنون در سردخانه بیمارستان شارپته در برلین قرار دارد.

در سردخانه پزشکی قانونی "مجمع درمانی شارپته" در برلین از سالها پیش روی جسد زنی بدون سر و دست و پا تحقیق می شود. پزشکان و کارشناسان این مجتمع به تازگی اظهار داشتند که به نظر آنها این جسد به روزا لوکزامبورگ یکی از رهبران برجسته جنبش سوسیالیستی آلمان در دو دهه اول قرن بیستم تعلق دارد. بنا به گزارش تازه ای که نشریه اشپگل منتشر کرده، کارشناسان روشن کرده اند که صاحب جسد در میانه چهل سالگی به قتل رسیده، به بیماری مفصلی مبتلا بوده و پاهای نامساوی داشته است. روزا لوکزامبورگ هنگام مرگ ۴۷ سال داشت، در ناحیه لگن دچار ضایعه بود و به همین خاطر هنگام راه رفتن می لنگید.

جسدی غیرواقعی در گور

از زمانی که روزا لوکزامبورگ در ژوئن ۱۹۱۹ به خاک سپرده شد، همواره درباره محل دفن او تردید وجود داشت، اینک کارشناسان این موضوع را با استناد بیان می کنند. به عقیده آنها زنی که در ۱۳ ژوئن به جای روزا لوکزامبورگ در گورستان فریدریکسفلد برلین دفن شده، با مشخصات جسمانی رهبر انقلابی آلمان نمی خواند.

به علاوه طبق اسناد تاریخی روزا لوکزامبورگ پس از دستگیری، به شدت مضروب شده و سپس با گلوله ای به سر به قتل رسیده بود، اما روی جسدی که به جای او در گور آرمیده، چنین علایمی دیده نمی شود.

با ارسال گزارش از محل اشتغال

زندگی و مبارزات خود به غنای

هر چه بیشتر این نشریه بیافزاید

گزارشات و تحلیل‌ها

اعلامیه ای در نیویورک

در شب سی ام آوریل ۲۰۰۸ (یک روز قبل از روز جهانی کارگر) اعلامیه ای در محلات شلوغ و فقیر نشین نیویورک پخش شد که حکومت بوش و طبقه حاکمه آمریکا را در مورد قانون "امنیت ملی" مورد حمله قرار داده و انگیزه واقعی ایشان را از این قانون افشا می کرد. تصویب قانون "امنیت ملی" (Homeland Security) یکی از اقدامات مشترک کابینه بوش و سنا و مجلس آمریکا، پس از حملات تروریستی «برج های دوقلو» در سپتامبر ۲۰۰۱ بود که از جو وحشت بوجود آمده سوء استفاده کرده و شهروندان آمریکایی را از کلیه حقوق مدنی ای که نتیجه ی سال ها و دهه ها مبارزه طبقه کارگر بود، محروم می ساخت. طبق این قانون، نیروهای امنیتی و پلیس می توانند هر کسی را بدون مجوز دادگاه و دادستانی برای مدت نامحدود، بدون آگاه ساختن خانواده و یا دسترسی به وکیل و یا اجباری برای محاکمه بازداشت کنند. فقط کافی بود که این نیروها ادعا کنند که شخص مورد بازداشت مشکوک به مشارکت و یا کمک به اقدام تروریستی است. این قانون هنوز هم در ایالات متحده آمریکا اعمال می شود و کلیه کشورهای غربی نیز با الهام از آن، قوانین مشابهی را به تصویب رسانده اند.

ترجمه متن کامل این اعلامیه به قرار زیر است:

امروز میلیونها انسان در شهر هستند که در ترس از دست دادن زندگی و امنیت خود بسر می برند. گروهی از دشمنان خبیث و مخفی مستمراً در تلاش اند تا با طراحی روش هایی تازه، زندگی این انسانها را خراب کرده و با ترساندن ایشان، آنها را به تمکین وادارند. دشمنان این مردم ادعا می کنند که در راه صواب مبارزه می کنند و در پیشبرد اهدافشان تعصب به خرج می دهند. بیشتر قربانیان ایشان صرفاً برای اینکه علیه شان سخن گفته اند مورد خشم و بغض شان قرار گرفته اند.

میلیون ها انسانی که مورد توحش واقع شده اند، مردم فقیر و کارگران این شهر هستند. و دشمن کسی جز بوش، پتکی، بلومبرگ و ثروتمندان و قدرتمندانی که ایشان نوکری شان را می کنند، نمی باشند. اسلحه های ایشان، ترور، قطع کردن بودجه و بستن طرح های حمایتی از فقر، آ، تهاجم به استاندارد سطح زندگی مردم، و حملات ایدئولوژیک به منتقدانشان است. ایدئولوژی ایشان نیز چیزی جز تبلیغ «مالیات کمتر»، «بازار آزاد» و «اقتصاد سالم»، برای پوشاندن برنامه ی واقعی شان نیست. هر چه بیشتر ثروتمند کردن دوستانشان و تضعیف دیگرانی که ایشان ارزشی برایشان قائل نیستند.

اما، ابزارهایی برای دفاع کارگران و تضعیف شدگان از خود در مقابل این دشمن وجود دارد. ما می بایست سازمانهای واقعی صنفی خود را بسازیم. نامشان را «اتحادیه» و یا «شورا» و یا هر چه که دلتان خواست بگذارید. اینها باید نه تنها توانایی دفاع از حقوق و بهتر کردن شرایط شغلی ما را داشته باشند، بلکه همچنین باید بتوانند در جهت ایجاد دنیایی بهتر که چنین دشمن ها و حملاتی را فقط بمثابه خطرات بد، باقی گذارند، کارایی داشته باشند. ما باید چنین سازمان های توده ای را در محله های زندگی خود نیز بنا کنیم تا بتوانیم تا چنان سطحی منافع و نیازهایمان را مطرح سازیم. و همچنین نیاز داریم تا مبارزات خود را به مبارزات دیگر کارگران و فقرا در همه جا پیوند بزنیم.

اما به آنچه که نیاز نداریم، رهبران و بروکرات های خودکامه ای هستند که به جای ما مبارزه کنند. البته نه اینکه ایشان واقعاً «برای ما» مبارزه می کردند، و یا اینکه واقعاً «مبارزه» می کردند. ما به آدمهایی چون «دنيس ریورا» ها (رییس اتحادیه خدمات) و «رندی وینگارتن» های (رییس اتحادیه معلمان) بیشتری نیاز نداریم که فردی چون «پتکی» (فرماندار نیویورک) را بعنوان «دوست کارگران» به ما بفروشند که برویم و به او رأی بدهیم، و پس از اینکه یارانه های بهداشتی و امنیت شغلی را حذف کرد، و یا در عوض لطفی که به او کرده ایم، لگدی به پشتمان زد، خود را غافلگیر شده و شوک زده نشان دهند. بیایید چنین افرادی را به کارگاه شان باز گردانیم تا مجبور شوند دوباره برای تأمین زندگی ای شرافتمندانه کار کنند.

آنچه که ما نیاز داریم یک جنبش کارگری است که توسط احزاب سیاسی و نظام رأی گیری زمین گیر نشده باشد. جنبش کارگری ای که تصمیماتش توسط کلیه اعضایش بصورت جمعی گرفته شود و نمایندگانش دستورات موکلانشان را اجرا کنند و اگر نکردند، فوراً عزل شوند. ما به جنبشی نیاز داریم که وسیع ترین افشار فقرا و تضعیف شدگان را در بر گرفته و متحد سازد، نه اینکه آنها را به بخش های رقیب تقسیم کند. ما به جنبشی نیاز داریم که ترسیم کننده ی جامعه ی نوینی باشد که در آن قدرت، سود، و امتیازات به گذشته تعلق داشته باشد.

ما، اعضای ائتلاف همبستگی کارگران، مردان و زنانی چون خودتان هستیم که دارای تصویری از آینده ای امکانپذیر می باشیم و فعالیت می کنیم تا به آن تحقق ببخشیم. ما برای انجام چنین منظوری نه تنها با مبارزات جاری همبستگی نشان می دهیم، بلکه نظرات خود را نیز مطرح کرده و خواهان گفتگو با دیگر کارگران در این زمینه می باشیم. ما انتظار نداریم که شما با هر آنچه که می گوئیم موافق باشید، اما امیدواریم که در این باره به تفکر پرداخته و با ما و دیگر کارگران به گفتگو بپردازید. با درگیری در چنین مباحثی امیدواریم بتوانیم راه «امنیت داخلی» واقعی را برای مردم این شهر و تمام جهانپان بیابیم.

گزارشات و تحلیل ها

زمان آن رسیده «شبح» واقعی شود!

ترجمه از مهرداد مینایی

"شبحی در اروپا در گشت و گذار است - شبح کمونیسم." - مانیفست حزب کمونیست ۱۸۴۷

در طی تابستان، همزمان با تلاش دیلی تلگراف جهت عدم تحریک احساسات خوانندگان محافظه کارش با پیش بینی چشم انداز "خشم در خیابانها"، هشدارهای فزاینده ی ژورنالیستی در مورد امکان فروپاشی اجتماعی به دنبال فروپاشی مالی، مدام در حال افزایش بود. استفن کینگ، رئیس HSBC - یکی از معدود بانکهایی که مدیون کمک های دولتی نیست - و آخرین پیامبر سیستم سود، علیرغم زیانهای ثبت شده ی بانک، از سهامداران اش خواست تا با کمک ۵/۱۲ میلیارد لیره ای خود، تراز نامه ی بانک را سر و سامان دهند. در مقاله ای تحت عنوان: "سرمایه داری چشم به راه گرداب؛ حق با مارکس نبود؟" کینگ با لحنی تایید آمیز این عبارات مانیفست کمونیست را نقل می کند:

...بحران های تجارتي ... با تکرار ادواری شان، هربار سهمگین تر از بار قبل، موجودیت کل جامعه ی بورژوازی را به چالش می کشند. در این بحرانها نه تنها بخش اعظم تولیدات موجود بلکه همچنین نیروهای تولیدی قبلا" موجود نیز بطور ادواری نابود می شوند. در این بحرانها، اپیدمی تولید اضافی، همچون همه ی ادوار قبلی به شکل مزخرفی تکرار می شود ... ایندپندنت؛ دوم مارس ۲۰۰۹

نظر کینگ در این خصوص به این قرار است:

«مهم نیست نظر شخص در مورد مارکس چه باشد، واقعیت این است که وی از رموز چرخه ی تجاری آگاه بود.»

چه چیزی موجب چنین اعترافات دردناکی از سوی سرمایه داران می شود؟ بی شک تاثیرات بحران! آقای کینگ برخلاف بسیاری از رفقای کله شق خود، شرایطی را که در آن هستیم درک می کند.

تاکنون چنین کاهششی در تولید اقتصاد جهانی سابقه نداشته است. هرگونه محاسبه کنیم، با بدترین نوع بحران جهانی روبرو هستیم؛ بدتر از اولین شوک نفتی در اواسط دهه ی هفتاد و بدتر از رکود بازار در اوایل دهه ی هشتاد، یعنی دوران ظهور بحران بدهی های آمریکای لاتین و سلطه ی ماتاریسم لگام گسیخته، دورانی که اقتصاد جهانی مجبور به کنار آمدن با قیمت دوبرابر شده ی نفت شد. علاوه بر اینها در حال حاضر نمی توان برآمدن رکود را به عنوان دلیلی برای کاهش محصولات عنوان کرد زیرا نابودی اعتبارات در همه اشکالش دیده می شود. در حقیقت با جهانی سرو کار داریم که سقوط محصولات با کاهش قیمت ها عجین شده است و این یعنی: فلاکت!

این اوضاع مختص بریتانیای کینگ نیست. آقای کینگ در باره ی جهان حرف می زند. در دسامبر ۲۰۰۸ نرخ سالانه ی کاهش در بریتانیا ۱۲٪؛ در اسپانیا ۲۰٪؛ در ژاپن ۲۱٪ (و در ژانویه امسال حدود ۳۰٪) بود. تنها در ماه نوامبر تجارت جهانی ۶٪ افت داشت. بعد از ورشکستگی وال استریت در ۱۹۲۹، چهار سال طول کشید تا اقتصاد جهان با ۲۵٪ کاهش مواجه شود اما به گفته ی ولفگانگ منچو در فاینانشنال تایمز (نهم فوریه ۲۰۰۹) این میزان سقوط تا پایان ۲۰۰۹ اتفاق خواهد افتاد.

بهای بحران

در همه جا کارگران نخستین قربانیان نتایج بحران هستند. در بریتانیا چهارمیلیون نفر از تاثیر منفی بحران بر سفره شان رنج می برند. پرداختهای رهنی ده در صد از کل جمعیت به تعویق افتاده است. نرخ بیکاری تقریباً دو برابر دوران واندالیسم صنعت زدایی تاچر در دهه ۱۹۸۰ است. تنها در ماه ژانویه ۲۰۰۹، ۶۰۰۰۰ شغل از دست رفته است. دولت پیش بینی کرده است که تا پایان ۲۰۱۰ نرخ بیکاری به سه میلیون نفر برسد، اما باروند کنونی اوضاع این امر زودتر از اینها متحقق خواهد شد. نباید فراموش کرد این آمار و ارقام خیلی کمتر از نرخ واقعی بیکاری است زیرا ۶/۲ میلیون نفر در این محاسبات منظور نشده اند (برای پنهان کردن واقعیتها موجود). در سه ماه گذشته، درکسب و کارهای کوچک ۳۰۰۰۰ شغل از دست رفته است.

و اینهمه، تاثیر خود را بر پرداخت ها به جای گذاشته اند. ۲۵٪ درصد از کمپانی ها از هرگونه افزایش دستمزدها خودداری کرده اند و این در حالی است که تقریباً ۵۰٪ (از ۳۶۰ موردی که از سوی خدمات روابط صنعتی مورد بررسی قرار گرفته) از کمپانی ها دستمزدها را ثابت نگهداشته و حتا کاهش داده اند. کارگرانی که به روسای خود اعتماد کرده و گفته ی آنها را مبنی بر اینکه "همه ما برای سرپا نگهداشتن شرکت باید فداکاری بکنیم" پذیرفته اند چاره ای جز تمکین به کاهش دستمزدهای خود نداشته اند. در JCB کارگران برای حفظ چند صد شغل به کسر ۵۰ لیره در هر هفته از دستمزدهای خود رضایت داده اند و اینهمه در حالی است که همین شرکت سال قبل ۱۰۰ میلیون لیره سود به جیب زده است (در سالهای قبل از این هم سودآورتر بوده است). در طی چندین هفته ای که این فداکاریها ادامه داشت ۵۰۰ نفر از کارگران اخراج شدند. مشابه این اتفاق در Toyota در منطقه ی دری و در دیساید روی داد. جایی که اتحادیه متحد کارگری بر سر ۱۰٪ کاهش دستمزد در طی یکسال به منظور "حفظ شغل ها" مذاکراتی انجام داده بود.

کارگران مسن تر که فکر می کردند بزودی از لذت بازنشستگی برخوردار خواهند شد دیگر "لذت" را کلمه ای مناسب نخواهند یافت. کمپانی هایی که سالها پول بیمه ی بازنشستگی آنها را غارت کرده اند حالا کتباً به این کارگران اطلاع داده اند که به دلیل سرمایه گذاری نادرست در "منابع سرمایه گذاری سازمان یافته" بخش اعظم حقوق بازنشستگی (حدود ۴۰٪) خود را از دست داده اند.

با وجود این، باید افزایش بیکاری به مفهوم کاهش قیمت ها باشد، در حالی که چنین نیست. شاخص قیمت خرده فروشی ها در ماه ژانویه از ۳ به ۱/۳٪ افزایش یافته است (عمدتاً به علت کاهش ارزش پوند) اما حتا اینها حقیقت اوضاع برای کارگران معمولی را پنهان می کند. سال گذشته قیمت خرده فروشی در بخش لباس پایین آمده اما قیمت نان ۱/۱۰٪ افزایش یافته است. میزان متوسط مالیات در انگلستان ۵٪ افزایش خواهد یافت (امسال این امر در اسکاتلند مسکوت گذاشته شد) و کسی متوجه نشد که کمپانی های انرژی افزایش کلی در تابستان گذشته را مسکوت گذاشته اند. کاهش عوامفریبانه ی ۲٪ در VAT تاکنون تاثیر اندکی داشته است اما وقتی همه ی ما قدری از میزان فقرمان کاسته می شود بخاطر این مرحمت ناچیز دولت سپاسگذار می شویم. دولت تنها

گزارشات و تحلیل ها

زمانی سر کیسه را شل می کند که بخواهد حداقل استاندارد زندگی را تضمین کند. هر دو حزب سیاسی عمده قصد دارند در سال ۲۰۱۱، ۲۵ میلیارد لیره از هزینه های دولتی را صرفه جویی کنند. اینکار تنها از طریق حمله به رفاه مردم امکان پذیر است. طلایه دار این اقدام، هشدار به از کار افتادگانی است که اگر مایلند از مزایای از کار افتادگی استفاده کنند باید آمادگی خود را برای انجام بعضی از کارها اعلام کنند. یکی از طراحان این برنامه اخیراً از حزب کارگر به حزب رقیب گروید تا تأییدی بر این واقعیت باشد که سرو ته همه ی احزاب حاکم از یک کرباس است.

مقاومت

تهاجمات ضد کارگری ذکر شده در بالا تنها آغاز کار است. آنگونه که آقای کینگ در ایندپندنت می گوید: ناگهان خود را در بحبوحه ی سقوط عملی در مقیاس مارکسیستی یافتیم.

بنظر ما منظور آقای کینگ سقوط ساختاری سرمایه داری است. مفهوم سقوط ساختاری این است که هیچ چشم انداز کوتاه مدتی برای خلاصی از این وضعیت متصور نیست. طبقات حاکم برای حفظ تولیدات سودآور راهی جز حمله به استانداردهای زندگی کارگران در سراسر جهان ندارند. زیرا بحران چنان عمیق است که رهایی از آن ممکن نیست. انفجار بدهی ها در سال ۲۰۰۷، به ۲۵۰ سال تولید جهانی برای باز پرداخت آنها نیاز دارد. بنابراین اگر آنها استانداردهای زندگی مردم را غارت کنند و باز هم قادر به سرو سامان دادن به اوضاع خود نباشند، چکار می توانند بکنند؟ سناریوی محتمل این است که آنگاه اتحاد شکننده بین حاکمان جهان بتدریج در هم خواهد شکست. قبلاً در ماه آوریل در طی آماده سازی برای نشست G20 نشانه هایی از شکر آب شدن روابط بین ایالات متحده و اروپا ظاهر شده است. هر دولتی دولت دیگر را متهم به اتخاذ سیاستهای حمایتی بیش از توافقات قبلی می کرد. جنگ تجاری بین حاکمان نمایان خواهد شد و به جنگ واقعی منجر خواهد شد. به این ترتیب سرمایه داری تنها عرضه کننده ی بربریت و جنگ خواهد شد.

تنها آلترناتیو مثبت مقاومت جمعی اکثریت استتار شونده ی جهان است. معنی این گفته مذاکرات و مانورهای فرسوده و رنگ و روباخته ی اتحادیه های کارگری از نفس افتاده مثل RMT بر سر از دست رفتن مشاغل در راه آهن نیست. تهدید به اعتصاب در چند ماه آینده راه صحیح مبارزه نیست بلکه در اولین گام استراتژیک مذاکره باید قاطعانه حفظ کلیه ی مشاغل را طلب کند (اینگونه نباشد که اگر اتحادیه بتواند چند شغل را حفظ کند آن را به مثابه ی پیروزی در بوق و کرنا بدمد). بیش از دو دهه است که اتحادیه های کارگری در قبال از دست رفتن مشاغل با دستمزدهای بالای مراکز تولیدی سکوت کرده اند. حال که طلیعه های مقاومت ظاهر شده اتحادیه ها از مخفی گاههای امن خود بیرون خزیده اند تا رهبری مقاومت را قبضه کنند. پذیرفتن رهبری اتحادیه ها به مفهوم پذیرش صنعت با استراتژی صنعتی و مذاکره با اربابانی است که هیچ چیز برای عرضه ندارند و نیز پذیرفتن اولویت ملی گرایی بر وحدت کارگری است. هیچ واحد مورد تهدید بیکاری قادر به مبارزه ی منفرد نیست. کارگرانی که سر به زیر انداخته و منتظر مرحمت روسا می مانند هیچ گاه به اهداف خود نخواهند رسید و به این ترتیب روسا واحد به واحد ما را اخراج خواهند کرد. سیستم سرمایه داری به پایان راه خود رسیده و تنها بدبختی و فلاکت ایجاد خواهد کرد. ما چیزی غیر از بدهی هایمان برای از دست دادن نداریم. لازم است سیستم و تولید را به دست خود بگیریم و آن را به سیستمی که بجای پر کردن جیب اشراف، نیازهای مردم را تولید می کند بدل نماییم. انجام این وظیفه آسان نیست اما در گوشه و کنار جهان موارد پیروزمندی از این اقدام کارگری انجام یافته است.

یکی از خصیصه های روحیه بخش مبارزات در پالایشگاه نفت لیندسی (در همه جا نوشته هایی در این مورد یافت می شود) درک لزوم همبستگی در میان کارگران بود و بسیاری از کارگران نقاط دیگر با طی کیلومترها مسافت همبستگی و اتحاد خود را اعلام نمودند. پوستری افراشته شد که در آن حمایت کارگران لهستان از این اعتصاب اعلام شده بود. این اعلام موضع نشان از این دارد که کارگران به خصیصه ی بین المللی بودن این مبارزات آگاه می شوند. در گوادلوپ در طی اعتصاب عمومی چند هفته ای قیام واقعی به وقوع پیوست که در طی تبادل آتش بین معترضین و پلیس یکی از مسئولین اتحادیه به قتل رسید. گرچه خطر این وجود داشت که مسئله ی نژادی بر طبقه غلبه کند - از آنرو که اعتصابیون همه سیاه پوست بودند و الیت حاکم سفید پوستان "Bekes" (عاملی که مطبوعات خواستند به دامن بزنند) اما در نهایت اعتصاب با دستاوردهایی برای کارگران به پایان رسید. ساکوزی افزایش ۲۰۰ شلینگ در دستمزد پایه را پذیرفت (پرداخت بخشی از آن را دولت تقبل کرد) وی همچنین قبول کرد کالاهای اساسی را پایین بیاورد (برای نمونه در آنجا قیمت پاستا ۹۰٪ بیشتر از فرانسه است). اما با مراجعه به نشریات می توان فهمید که به خاطر پذیرفته نشدن کاهش قیمتها و عدم پرداخت دستمزد اضافی از سوی کارفرمایان منطقه، تشنج هنوز هم ادامه دارد. در ایرلند ۱۲۰۰۰۰ تظاهر کننده ی مصمم بر علیه ۵/۵٪ کاهش دستمزدهای بخش دولتی برای جبران هزینه های حقوق بازنشستگی اعتراض کردند و سازمان مستقل سربازان با پیوستن به آنها اعلام نمودند اجازه نخواهند داد از آنها به مثابه ی اعتصاب شکن بر علیه کارکنان بخش دولتی استفاده شود.

در دوندی ۱۲ کارگر در یک واحد کوچک بسته بندی بلور اظهار داشتند دو روز قبل مدیر شرکت استعفا داده و اعلام ورشکستگی نموده است و آنها بعد از ۱۴ سال کار در آن واحد بدون دریافت پول بلا تکلیف مانده اند. این حيله گری آشکار سرمایه داری است که کارگران را دست خالی رها کرده است. همانند کارگران درب و پنجره ی ایالات متحده، کارگران واحد بسته بندی بلور، شکی در از دست دادن کار خود نداشتند. اما برای دریافت پول خود واحد تولیدی را تصرف کرده اند تا مالکان آن نتوانند دستگاهها و مواد خام را خارج کرده و به فروش برسانند. حمایت های همبستگی از سراسر بریتانیا در قبال عمل آنها ادامه دارد.

اینهمه، نشانه های اولیه ی اقدامات کارگری است. آنچه ما نیاز داریم، یافتن آلترناتیوی روشن جهت کنترل مبارزات خود و محل های کار مان است. چیزی غیر از زنجیرهای مان که ما را به این سیستم پوسیده وصل کرده، از دست نخواهیم داد و در مقابل جهانی را به دست خواهیم آورد. کارگران جهان متحد شوید. اینک دوران شماسا! است!

گزارشات و تحلیل‌ها

گزارشی از نشست گروه‌های کمونیستی در قاره آمریکا

پس از یک قرن خبرهای بد و گزارش‌های انحراف‌های احزاب کمونیست به سوی رویزیونیسم و ناسیونالیسم بالاخره خبری را دیدم که کمی امیدوار کننده بود. این خبر حکایت از گردهمایی موفقیت آمیز ۷ گروه و سازمان‌های کمونیستی می‌کرد که جمعاً از ۸ کشور آمریکای لاتین نمایندگی داشتند.

در گزارش سایت "جریان کمونیست انترناسیونالیستی" ICC نوشته شده است که این ۷ سازمان به مدت یکسال بر روی برگزاری این گردهمایی برنامه ریزی کرده بودند. شرکت کنندگان در آن عمدتاً گروه‌ها و سازمان‌های نواخته‌ای بوده‌اند که بنازگی از جریانات رویزیونیستی انشعاب کرده و استراتژی انقلاب کارگری و در هم شکستن دولت‌های سرمایه‌داری را در دستور فعالیت‌های خویش قرار داده‌اند. مبنای توافقات و انگیزه‌ی برپایی چنین گردهمایی‌ای را، همانطور که در قطعنامه پایانی این مجمع آمده است، "لزوم گسست از تمایلات بورژوازی و ایجاد کمپ مستقل طبقه کارگر" تشکیل داده بود. هدف این گردهمایی، تبادل نظر و برخورد عقاید برای شناسایی نقاط اشتراک و افتراق این گروه‌ها و تعیین چهارچوبی برای همکاری بین‌المللی و برپایی نشست‌های آتی گذاشته شده بود.

این گردهمایی در اولین اقدام خود توانست موضوع "شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و ماهیت بحران کنونی سرمایه‌داری را مورد بحث قرار دهد. نزدیکی نظرات و تحلیل‌های ارائه شده در این بخش بسیار امیدوار کننده بود. همچنین اقدامات جنگ طلبانه امپریالیسم در افغانستان و عراق، با وجود اختلافات نظری در تحلیل از موقعیت جهانی پرولتاریا در این بخش، مورد محکومیت کلیه گروه‌های شرکت کننده قرار گرفت.

موضوع بسیار مهم دیگری که مورد توافق همگانی بود، لزوم افشاء جریانات "چپ" سرمایه‌داری کنونی در سراسر قاره آمریکا برای مشخص کردن قطب پرولتری در این منطقه و مدافعان واقعی منافع طبقه کارگر بود. از جریاناتی چون اوپاما در ایالات متحده، پاتاگونیا در آرژانتین، که خود را سرمایه‌داری "لطیف" هوادار فقرا معرفی می‌کنند گرفته تا کپی "رادیکال" آن، همچون چاوز در ونزولا، مورالس در بولیوی، و کورا در اکوادور، که به عنوانی کمتر از "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" قانع نیستند. افشاء جریانات نامبرده و دوز و گلک آنها برای اغوای طبقه کارگر قاره آمریکا، قدمی ضروری برای ایجاد قطب انقلابی کمونیستی در این منطقه ارزیابی شد. مبارزه با این پیامبران سرمایه‌داری دولتی، ناسیونالیسم و اشکال پیچیده‌ی استثمار، و رسیدن به موضع مشترک بر ضرورت پیشبرد مبارزه طبقاتی تا براندازی حکومت‌های دیکتاتوری و پارلمانی سرمایه‌داری و استقرار شوراهای کارگری، قدم ضروری برای ایجاد قطب مستحکم انقلاب جهانی است.

در پایین موارد مورد توافق گروه‌های شرکت کننده را، آنطور که در پایان گردهمایی اعلام داشته‌اند، خواهیم آورد. اما این تذکر لازمست که گروه‌های شرکت کننده قول داده‌اند که به زودی مواضع کامل اتخاذ شده‌ی تمامی گروه‌ها در این مجمع را منتشر خواهند ساخت. گروه‌ها و سازمان‌های شرکت کننده عبارت بودند از: جریان بین‌المللی کمونیستی، آپوزیکائو آپاریا OPOP، گروپو لوجا پرولتاریا از پرو، اناررس از برزیل، لیگ آزادی طبقه کارگر از کوستاریکا و نیکاراگوئه، هسته گفتمان انترناسیونالیستی جمهوری دومینیک، گروه گفتمان انترناسیونالیستی اکوادور. همچنین گروه‌ها و سازمان‌های دیگری نیز تمایل خود را برای شرکت در این گردهمایی اعلام داشته بودند که متأسفانه به دلایل عدم موفقیت جمع‌آوری کمک‌های لازم برای ارسال نمایندگان خود از شرکت در آن باز ماندند.

مواضع مشترک:

دفاع از ماهیت پرولتری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و کمونیست بین‌الملل با وجود انتقاداتی که برای طراحی راه‌های نوین انقلابی به آنها وارد است.

طرد نظرانی که معتقدند در حال حاضر رژیم‌های سوسیالیستی و حکومت‌های کارگری در دنیا وجود دارند. و طرد هر گونه از "سرمایه‌داری دولتی" که خود را به "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" ملیس ساخته‌اند.

محکومیت کلیه احزاب سوسیالیست و کمونیست کنونی بعنوان "احزاب سرمایه‌داری" طرد کامل دمکراسی بورژوازی، استفاده از پارلمان و انتخابات به عنوان ابزار تحمیق و انحراف پرولتاریا از مبارزه و وادار ساختن آن در انتخاب بین پارلمانتاریسم و دیکتاتوری، یا فاشیسم و غیر فاشیسم.

حمایت از انقلابیون انترناسیونالیست برای حرکت به سمت سازماندهی بین‌المللی پیشروان پرولتاریا، بمثابه ابزار ضروری برای پیروزی انقلاب پرولتری

دفاع از نقش شوراهای کارگری بعنوان ارگانهای قدرت پرولتاریا و نهاد استقلال طبقه کارگر از دیگر طبقات و افشار اجتماعی

موضوعات تعیین شده برای تحقیق و پیشبرد مباحث:

نقش پرولتاریا در شرایط حاضر و تناسب قدرت طبقات

شرایط کنونی سرمایه‌داری (که مبارزه کنونی بر آن مینا تکامل می‌یابد)، و تعمق در مورد ایده‌ی عمومی

اضمحلال سرمایه‌داری و یا ساختاربحران‌های سرمایه‌داری

فجایع زیست محیطی ایکه نظام کنونی باعث آن بوده است. البته به علت کمبود وقت بر سر این موضوع گفتگویی صورت نپذیرفت.

این بود گزارش مختصری از یک اقدام جمعی توسط کمونیست‌های قاره آمریکا که لازم دانستیم رفقای را از آن آگاه کرده تا گذشته از تابیدن نور امید به آینده‌ی اتحاد کمونیست‌ها در سراسر جهان، خود را در جریانات مباحث موجود آگاه کرده و همراه سازیم.

بخش بین‌المللی "تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر"

متن آموزشی

این متن را گروهی مطالعه کرده و نکات مهم آن را به بحث بگذارید

از کجا باید آغاز کرد؟ - اثر و . ای . لنین

"چه باید کرد؟" این سؤالی است که در سالهای اخیر با سخت جانی به سوسیال دمکراتهای روسیه، فشار می آورد. (آنطور که در اواخر سالهای ۸۰ و اوایل سالهای ۹۰ مطرح بود) اینک مسئله بر سر انتخاب راه نیست بلکه مسئله بر سر این است که ما کدام گامهای عملی را در راه شناخته شده برداریم و چگونه این گامها را برداریم. مسئله بر سر ساختار و فعالیت عملی است. باید اذعان داشت که ما هنوز این مسئله، ماهیت و شیوه ی مبارزه را حل نکرده ایم، مسئله ای بنیادین برای حزبی که فعالیت عملی دارد، و هنوز هم باعث طرح اختلاف نظرهای جدی می شود و افشا کننده ی عدم ثبات ایدئولوژیک و نوسانات نفرت انگیز می باشد.

از یک سو گرایش اکونومیستی، که هنوز نمرده است و می خواهد کار تشکیلات سیاسی و تبلیغاتی را محدود کند. و از سوی دیگر التقاط گرایی بی پرنسپیی که همچنان سر می جنباند و قادر نیست که بین خواسته های فوری و اهداف اصولی و دائمی مورد نیاز جنبش تفاوت قائل شود، و خود را به هر جریان نوحاسته ای منطبق می کند. همانطور که می دانیم این روند در «رابوچیه دلو» (۱) پناهگاه خود را یافته است. آخرین اعلام برنامه ی این روزنامه یک مقاله پرمطراقی تحت عنوان مجل «نقطه عطف تاریخی» (شماره ۶ از مجله «لیستوک» رابوچیه دلو) (۲) مشخصاً تحلیل ما از ماهیت آن را بیشتر تأیید می کند. همین دیروز بود که با «اکونومیسم» لاس می زدند، از اینکه رابوچایا میسل (۳) قاطعانه محکوم شود، عصبانی می شدند، و فرمول پلخائف را درباره مبارزه علیه استبداد، ملایم تر می ساختند. اما امروز از سخنان لیکنشت نقل قول می آورند: «اگر اوضاع در عرض ۲۴ ساعت تغییر یابد، تاکتیک را هم باید در عرض ۲۴ ساعت تغییر داد.» حالا دیگر از یک سازمان مبارز استوار، برای حملات مستقیم، برای شبیخون ناگهانی علیه حکومت استبدادی حرف می زنند، از یک «ترویج وسیع انقلابی سیاسی در بین توده ها» (هی، چقدر پر انرژی شده ایم، حالا! هم انقلابی هم سیاسی؟). از «دعوت بالانقطاع به تظاهرات خیابانی»، از «تشکیل اجتماعات خیابانی، با خصلت مشخص سیاسی» (بفرمائید!) و غیره و غیره ... سخن می گویند. اصولاً ما می بایستی ابراز خوشحالی کنیم از اینکه «رابوچیه دلو» با این سرعت برنامه پیشنهادی ما را که در شماره اول «ایسکرا» درج شده است (۴)، قبول کرده. برنامه ای که ایجاد یک تشکیلات محکم حزبی را در نظر دارد که وظیفه آن نه فقط مبارزه برای به دست آوردن آزادیهای نسبی است بلکه، فتح برج ستم حکومت استبدادی نیز، وظیفه اوست. اما کمبود هر گونه نظریه محکم از طرف این افراد تمام خوشحالی انسان را از او می گیرد.

«رابوچیه دلو» کاملاً به ناحق به لیکنشت استناد می کند. در عرض ۲۴ ساعت می توان تاکتیک تبلیغاتی را در مورد یک مسئله مشخص و یا تاکتیک پیشبرد جزئیاتی از وظایف حزبی را تغییر داد. اما، تنها کسانی می توانند نظریات خود در مورد اینکه آیا اصولاً و همیشه و حتماً یک تشکیلات مبارز و تبلیغ سیاسی در بین توده ها ضروری است را در عرض ۲۴ ساعت و یا حتی در عرض ۲۴ ماه، تغییر دهند که دارای هیچ گونه اصولی نباشند. خنده آور است اگر در این رابطه، به متفاوت بودن موقعیت و به ظهور یک دوره نوین تکیه کنیم. برای ایجاد یک تشکیلات مبارز، فعالیت کردن و تبلیغ سیاسی راه انداختن در هر موقعیتی، حتی اگر این موقعیت «مسالمت آمیز» باشد، در هر دوره ای حتی اگر دوره ی «افول روحیه انقلابی» باشد، کاملاً ضروری است. چرا که بوجود آوردن چنین سازمانی در زمان انفجار و شروع مبارزه، دیگر دیر خواهد بود. این حزب باید در حالت آماده باش باشد تا بتواند فوراً دست به عمل بزند. «در ۲۴ ساعت تاکتیک را تغییر دادن» درست است، ولی برای اینکه بتوان تاکتیک را تغییر داد، باید ابتدا دارای تاکتیک بود. در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هر گونه شرایط و در هر دوره، پخته و آبدیده باشد، صحبت از نقشه منظم فعالیتی، که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شود، (و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد) نمی تواند در میان باشد. بگذارید مسئله را اینگونه بررسی کنیم؛ گفته می شود که «موقعیت تاریخی» حزب ما را در مقابل یک سؤال «کاملاً نو» قرار داده است: مسئله ترور. دیروز طرح مسئله سازمان سیاسی و تبلیغ «کاملاً نو» بود و امروز مسئله ترور، آیا تعجب آور نیست از افرادی که تا این حد اصول خود را فراموش کرده اند، درباره تغییرات ریشه ای تاکتیک بشنوی؟

خوشبختانه «رابوچیه دلو»، در اشتباه است. مسئله ترور به هیچ وجه مسئله نوینی نیست و تنها کافی است که به نظرات تا کنون طرح شده ی سوسیال دمکراسی روس نگاهی بیاندازیم. اصولاً ما هیچگاه ترور را رد نکرده ایم و نمی توانیم رد کنیم، ترور یک عمل نظامی است که می تواند در مقطعی از نبرد، با در نظر گرفتن موقعیت نیروها در شرایط مشخصی، کاملاً درست و حتی لازم باشد. اما نکته مهم اینست که در حال حاضر، ترور، به هیچ وجه به عنوان شکلی هماهنگ با مبارزه ارتش پیکارجو، که در کل سیستم مبارزاتی بگنجد، پیشنهاد نمی شود، بلکه به عنوان یک وسیله ضربتی مستقل و مجزا از هر ارتشی طرح می گردد. در زمان کمبود یک سازمان مرکزی و در حالتی که تشکیلات انقلابی محلی ضعیف هستند، ترور نمی تواند چیز دیگری غیر از آنچه اشاره شد باشد. به همین دلیل، قاطعانه اعلام می داریم که این شیوه مبارزه در تحت شرایط ذکر شده، بی جا و بی مورد است و فعالیت مبارزین را از مهم ترین و واقعی ترین وظیفه شان نسبت به مجموعه جنبش، بازمی دارد و بجای اغتشاش سازمانی نیروهای حکومت، باعث اغتشاش سازمانی نیروهای انقلابی می گردد.

کافیست فقط حوادث اخیر را به یاد بیاوریم. در جلوی چشم هایمان توده وسیع کارگران شهری و «مردم عادی» شهرها به مبارزه روی آوردند، در حالیکه انقلابیون دارای افراد رهبری کننده و سازمانده نبودند. آیا تحت چنین شرایطی این خطر موجود نیست که با روی آوردن مبارزترین انقلابیون به ترور، آن بخشهایی از مبارزه که تنها و تنها به آن می توان تکیه داشت، ضعیف گردد؟ آیا این خطر موجود نیست که ارتباط سازمانهای انقلابی با توده ناراضی و با روحیه مبارزاتی و در حال تظاهرات، اما، پراکنده ای که ضعفشان درست در پراکندگی آنهاست قطع شود؟ در حالیکه این ارتباط با توده، تنها ضامن پیروزی ماست. ما این فکر را به خود راه نمی دهیم که هیچگونه ارزشی برای عملیات قهرمانانه فردی قائل نباشیم، اما این وظیفه ماست که سرمست ترور شدن، و دیدن آن به عنوان مهم ترین و اصلی ترین وظیفه مبارزه، موضوعی که امروز خیلی ها بدان تمایل نشان می دهند، را با تمام نیرو، به عنوان یک خطر فریاد زنیم. ترور هرگز نمی تواند به شکل مبارزاتی روزانه تبدیل گردد؛ در بهترین حالاتش، ترور فقط می تواند به عنوان یکی از شیوه ها در خدمت تهاجم مقطعی، مورد استفاده قرار گیرد. سؤالی که مطرح است، این است که آیا در لحظه کنونی ما می توانیم مردم را برای چنین حمله ای فراخوانیم؟ بنظر می رسد که «رابوچیه دلو» خیال می کند که این امر امکان پذیر است. به هر حال اعلام کرده است که «گروههای ضربت را تشکیل دهید!» اما این باز هم بیشتر ناشی از شور و شوق می باشد تا استدلال. توده اصلی جنگنده ما از

متن آموزشی

داوطلبان و شورشیان تشکیل شده اند. نیروهای منظم ما از بخشهای کوچک و کم تعدادی که هنوز بسیج هم نشده اند، و با هم ارتباطی ندارند و برای ایجاد گروهی منظم تربیت نشده اند، تشکیل یافته، چه رسد به اینکه بخواهند تشکیل گروههای ضربت را بدهند. برای هر کس که توان تشخیص مجموعه شرایط مبارزه ما را دارد، بدون اینکه این شرایط را با هر نقطه «چرخش» تاریخی سیر حوادث فراموش کند، باید روشن باشد که تحت چنین شرایطی، شعار فعلی ما نباید «پیش به سوی حمله»، بلکه باید «محاصره قلعه دشمن را سازمان دهید» باشد. به بیان دیگر، نزدیک ترین وظیفه حزب ما نباید این باشد که تمام نیروهای موجود را حالا برای حمله بسیج کند، بلکه وظیفه حزب ما باید بطور اعم در این درخواست مطرح باشد که یک سازمان انقلابی به وجود بیاورد که قادر باشد تمام قوا را گرد آورده و نهضت را نه تنها اسماً، بلکه حقیقتاً رهبری نماید. سازمانی که باید همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی، حاضر و آماده بوده و از آن برای ازدیاد و تقویت نیروهای جنگی که به درد نبرد قطعی بخورند استفاده نماید.

درسهای حوادث فوری و مارس(۵)، به حدی مؤثر بودند که اکنون دیگر به ندرت می توان با اعتراضی علیه این نتیجه گیری ها برخورد نمود. چیزی که ما امروز به آن احتیاج داریم دیگر مسائل اصولی نبوده، بلکه راه حل های عملی است. این دیگر کافی نیست که ماهیت چنین سازمانی، و اینکه برای انجام چه کاری تشکیل می شود، برای ما روشن باشد، بلکه لازم است فوراً چنان نقشه مشخصی برای سازمان طرح نمود تا آنکه از جهات مختلف، دست به ایجاد آن زد. نظر به اهمیت فوری مسئله، ما تصمیم داریم از جانب خود طرح استخوان بندی نقشه ای را به رفقا تقدیم کنیم که شرح مفصل تر آن در رساله ای که برای چاپ آماده می شود توضیح داده شده است(۶).

ما معتقدیم که نقطه آغازین حرکت ما، اولین قدم عملی برای ایجاد تشکیلات مطلوب، و سر رشته ای که اگر دنبال شود به ما آن توانایی را می بخشد که بتوانیم این سازمان را مستمراً پیشرفت داده و بر عمق و وسعت آن بیافزاییم، تشکیلات یک روزنامه سیاسی سراسری برای روسیه است. یک روزنامه چیزی است که ما بیش از هر چیز به آن نیازمندیم. بدون آن ما نخواهیم توانست وظیفه اصلی و دائمی و عمومی سوسیالیسم در بین وسیعترین اقشار مردم بیدار می شود. هرگز به اندازه امروز این احتیاج احساس نشده است که تبلیغات پراکنده در اشکال حرکت های فردی، اعلامیه های محلی، جزوه ها و غیره را به کمک انتشار یک روزنامه منظم دوره ای متشکل و تقویت کنیم. بدون اغراق می توان گفت که تناوب منظم در چاپ (و پخش) روزنامه می تواند ملاک و معیار دقیق و مشخصی باشد که ما چگونه انقلابی ترین و ضروری ترین فعالیت مبارزاتی مان را سازمان داده ایم. از طرف دیگر، روزنامه ما باید برای سراسر روسیه باشد. اگر ما موفق نشویم، و تا زمانی که موفق نشویم، با ادغام فعالیت هایمان از طریق متون چاپ شده در بین مردم و دولت تاثیر گذاریم، ادغام فعالیت های پیچیده تر، مشکل تر و همچنین قطعی تر برای اثر گذاری یک خیالبافی خواهد بود. قبل از هر چیز، جنبش ما از ضعف ایدئولوژیکی رنج می برد، همچنین از ضعف های عملی، سازمانی! از حالت و پراکندگی و غرق شدن اکثر سوسیالیست دموکراتها در کارهای محلی، که درک و چشم انداز آنها و مهارت و کاردانی آنها را در پنهان کاری و آماده باشی محدود می کند! دقیقاً در این حالت پراکندگی است که باید ریشه ی بی ثباتی و تمام آن تزلزل هائی که در بالا گفته شد جستجو کرد. اولین قدم در جهت حذف و از بین بردن این نقطه ضعف و تبدیل جنبش های محلی متفاوت به یک جنبش واحد سراسری روسیه، باید بنیانگذاری یک روزنامه برای سراسر روسیه باشد. در انتها، ما حتماً به یک روزنامه سیاسی احتیاج داریم. بدون یک ارگان سیاسی نمی توان امروز در اروپا، جنبشی سیاسی ای را یافت که شایسته چنین عنوانی باشد. بدون داشتن چنین ارگانی انجام وظیفه ما مبنی بر متمرکز نمودن تمام عناصر سیاسی ناراضی و معترض که بتوان با کمک آنها جنبش انقلابی پرولتری را بارور کرد مطلقاً غیرممکن است. ما اولین قدم را برداشته ایم، در بین طبقه کارگر خواست افشاء وضعیت «اقتصادی» کارخانه ها را بیدار کرده ایم؛ حالا باید قدم بعدی را برداریم یعنی در تمام اقشار نسبتاً آگاه خلق، خواست افشاء مسائل سیاسی را بیدار کنیم. نباید از این جهت که صداهای اعتراض سیاسی امروز اینقدر ضعیف، کم و مردد هستند، نا امید شد. دلیل آن به هیچ وجه در این نهفته نیست که مردم، بطور جمعی به استبداد پلیس تمکین کرده اند، بلکه به آن علت است که افرادی که توانایی و آمادگی آنها دارند تا بدی اوضاع را افشاء کنند، دارای هیچگونه تریبونی نیستند تا از این تریبون برای مردم صحبت کنند، هیچ شنونده مشتاق و امیدوار کننده ای وجود نداشت! آنها در هیچ جا در میان مردم نیرویی را که ارزش آن را داشته باشد تا با پشتیبانی از آن علیه «قدردستی» حکومت روس شکایت کنند، نمی یافتند. اما اینک تمام اینها با سرعت سرسام آوری در حال تغییر است. یک چنین نیرویی وجود دارد. این نیرو پرولتاریای انقلابی است که آمادگی خود را ثابت کرده، و آنهم نه فقط به فراخوان های مبارزه سیاسی گوش دهد و از آن پشتیبانی کند، بلکه با کمال شجاعت در این نبرد درگیر شود. ما اینک در موقعیتی هستیم و این را وظیفه خودمان می دانیم که بتوانیم تریبونی برای افشاء سراسری حکومت تزاری مهیا کنیم. یک چنین تریبونی باید یک روزنامه سوسیالیست دموکراتیک باشد. برعکس دیگر طبقات و اقشار جامعه روس، طبقه کارگر، نشان داده است که علاقه دائمی برای کسب دانش سیاسی دارد و آشکار ساخته است که نه تنها در زمان درگیری های فشرده، بلکه همیشه متقاضی مطبوعات غیرقانونی و مخفی است. زمانیکه چنین تقاضای توده ای آشکار است، و هنگامیکه تربیت رهبران مجرب انقلابی شروع شده است و با توجه به آن تجمع طبقه کارگر در مناطق کارگری شهرهای بزرگ و در بخشهای کارگری در محل کارخانه، عملاً امکان کامل کنترل موقعیت را می دهد، یافتن یک روزنامه سیاسی برای پرولتاریا کاملاً قابل قبول است. به وسیله پرولتاریا بمثابه رابط، این روزنامه می تواند در صفوف خرده بورژوازی شهری، کارگاههای خانگی، دهات و دهقانان رخنه کند و تبدیل به یک روزنامه سیاسی مردمی گردد.

نقش روزنامه، به هیچ وجه فقط به پخش ایده ها، به تربیت سیاسی و جذب متحدان سیاسی محدود نمی شود. روزنامه فقط یک مروج جمعی و مبلغ عمومی نیست، بلکه سازمان دهنده دسته جمعی نیز می باشد. از این حیث آنرا می توان با چوب بستنی در اطراف عمارت در حال ساختمان مقایسه نمود. این چوب بست، طرح عمارت را نشان می دهد. رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک می کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را که به وسیله کار متشکل شان به وجود آمده است از نظر بگذرانند. با کمک روزنامه و در ارتباط با آن، به خودی خود یک سازمان مستحکمی به وجود خواهد آمد که توجه آن نه فقط به کار محلی، بلکه به کار منظم عمومی نیز خواهد بود. سازمانی که اعضایش را به آن عادت می دهد که حوادث سیاسی را، با دقت خاصی تعقیب نمایند و اهمیت و تاثیر این حوادث را در اقشار مختلف مردم به درستی ارزیابی کرده و متدهای لازمی را تدوین نمایند تا به وسیله آن حزب انقلابی بتواند بر روی این اتفاقات تاثیر نهد. به صرف وظایف فنی کار، تأمین ساختن منظم روزنامه با مواد اولیه و پخش و توزیع آن، ضرورتاً، شبکه ای از مأموران محلی یک حزب متحد را می سازد که مرتباً با هم در تماس باشند، و به موقعیت عمومی جریانات آگاهی

متن آموزشی

داشته باشند، به انجام وظایف جزئی منظم شان در رابطه با کار سرتاسری روسیه عادت کنند و توانایی هایشان را در سازماندهی فعالیتهای انقلابی گوناگون بیازمایند. این شبکه از مأموران*، استخوان بندی آن سازمانی را می سازند که ما بدان احتیاج داریم، به اندازه کافی بزرگ که بتواند سراسر کشور را دربر گیرد و به اندازه کافی وسیع و همه جانبه که بتواند یک تقسیم کار دقیق و منظمی را به پیش برد. به اندازه کافی پابرجا تا بتواند تحت هر شرایط و با هر تغییر وضعیت غیرمنتظره ای فعالیت خود را بدون اشتباه انجام دهد، که از یک طرف از جنگ آشکار با دشمن که از لحاظ نیرو، تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در یک نقطه جمع نموده است، اجتناب کرده و از طرف دیگر، از عدم چالاکی دشمن استفاده کند و در آنجا و در آن لحظه ای که از همه کمتر انتظار می رود به وی حمله ور گردد. امروز ما وظیفه نسبتاً سبکی برعهده داریم و آن پشتیبانی از تظاهرات های دانشجویی در خیابانهای شهرهای بزرگ است. فردا احتمالاً وظیفه سنگین تری را برعهده خواهیم داشت. برای مثال، پشتیبانی از جنبش بیکاران یک ناحیه مشخص، پس فردا باید آماده باشیم تا در یک شورش دهقانی، نقش انقلابی بازی کنیم. امروز ما باید از تشدید موقعیت سیاسی که حکومت با لشکرکشی علیه زمستوها ایجاد کرده استفاده کنیم، فردا ما باید از طغیان مردم علیه این یا آن نوکر تزاری که خیلی پر رو شده است، پشتیبانی کنیم و به وسیله بایکوت، به وسیله تظاهرات و غیره کمک کنیم. تا به او آنچنان درس عبرتی داده شود که خود را به یک عقب نشینی علنی مجبور ببیند. یک چنین درجه ای از آمادگی مبارزاتی، تنها به وسیله کار لاینقطع یک گروه منظم امکان پذیر است و اگر ما نیروهایمان را برای انتشار یک روزنامه عمومی بسیج کنیم و متحد نمائیم، این کار نه فقط لایق ترین مروجین را تربیت می کند، بلکه ماهرترین سازمان دهندگان را، مستعدترین رهبران سیاسی حزب را نیز که قادرند در زمان لازم بهترین شعار را برای مبارزه نهائی انتخاب کنند و مبارزه را رهبری نمایند، را نیز به میدان عمل می راند.

در آخر چند کلمه ای برای جلوگیری از سوء تفاهم احتمالی لازم است. ما تمام مدت از تدارک منظم و با نقشه حرف زدیم، اما به هیچ وجه به این وسیله نمی خواستیم اظهار کنیم که حکومت مطلقه می تواند فقط به وسیله محاصره دائمی و یا یک حمله سازمان یافته سرنگون شود، یک چنین نظریه ای، جزم اندیشانه و بی معنی خواهد بود. برعکس خیلی امکان دارد و از نظر تاریخی هم محتمل است که استبداد تحت فشار انفجارهای ناگهانی یا اغتشاش غیرقابل پیش بینی که آن را دائماً از تمام جهات تهدید می نماید، سرنگون شود.

اما هیچ حزب سیاسی که می خواهد از ماجراجویی پرهیز کند، نمی تواند برنامه عمل خود را بر مبنای پیش بینی انفجارها و اغتشاشات پایه گذاری کند، ما باید راه خودمان را در پیش گیریم، کار منظم خود را بطور صحیح انجام دهیم و هر چقدر کمتر بر حوادث غیرمترقبه حساب کنیم، به همان اندازه احتمال اینکه توسط «تغییرات تاریخی» غافلگیر شویم کمتر است.

ایسکرا شماره ۴، مه ۱۹۰۱

منتشر شده در جلد پنجم کلیات لنین بزبان انگلیسی

این ترجمه از تارنمای رنجبران برداشته شد. اما به دلیل اشتباهات فاحش و گنگی زیاد، توسط هیئت تحریریه «بسوی انقلاب» در برابری با متن انگلیسی تصحیح گشته است.

توضیحات

*این کاملاً واضح است که این مأموران تنها در ارتباط نزدیک با کمیته های محلی (گروه ها، هسته های مطالعاتی) حزب ما می توانند کارشان را انجام دهند. بطور کلی، تمام طرح ما زمانی می تواند پیاده شود که مورد حمایت فعالانه ی کمیته هایی که مکرراً خواهان متحد ساختن حزب بوده اند قرار گیرد. کمیته هایی که مطمئن هستیم که این اتحاد را بوجود خواهند آورد. اگر امروز نه، فردا! اگر از یک طریق نه، از طریق دیگری!

۱- رابوچیه دلو (هدف کارگری) مجله ارگان اکونومیست ها بود. این مجله به توسط اتحادیه سوسیال دمکراتهای روس در خارجه از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه سال ۱۹۰۲ در ژنو انتشار می یافت.

۲- «لیستوک» رابوچیه دئیلو (ضمیمه رابوچیه دئیلو) که بین ژوئن تا جولای ۱۹۰۱ هشت شماره از آن در جنوا منتشر شد.

۳- رابوچایا میسل (تفکر کارگری) روزنامه اکونومیستی که ارگان اتحادیه سوسیال دمکراتهای روس در خارجه بود و بین اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ انتشار می یافت.

۴- در اینجا استناد به مقاله «وظایف فوری جنبش ما» است که در شماره ۱ ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰ انتشار یافته بود.

۵- منظور تظاهرات سیاسی، میتینگ ها و اعتصابات کارگران و دانشجویان در فوریه و مارس سال ۱۹۰۱ است که در شهرهای مختلف روسیه اتفاق افتادند و حکومت تزاری اقدام به سرکوب بیرحمانه آنها نمود. انگیزه شروع تظاهرات و اعتصابات فراخواندن تعدادی از دانشجویان دانشگاه کیف به ارتش بود که در واکنش به یک میتینگ دانشجویی انجام شد.

۶- منظور لنین کتاب «چه باید کرد؟» است.

مقدمه بر جزوه یادداشتهای سرپرست قسمت پلیس، لوپوخین

و.الین، ترجمه کمونیستهای انقلابی

نوشته شده در فوریه - مارس ۱۹۰۵-
نخستین بار در جزوه یادداشتهای
سرپرست قسمت پلیس لوپوخین، به
چاپ رسید. در نشریه وپربود در زتو، با
امضای ن. لنین چاپ شد. مجموعه آثار جلد
۲۰۲-۲۰۵ صفحات

آطور که آقای لوپوخین در یادداشتهای خود بیان می کند، به نظر می رسد از یک چیز خوب مقداری بیش از اندازه می تواند وجود داشته باشد. چیز خوب از نظر پلیس مقررات «موقت» امنیتی است که از سال ۱۸۸۱ تاکنون یکی از پایدارترین قوانین بنیانی امپراتوری روسیه بوده است. پلیس از هر نوع حقوق و قدرتی برخوردار است تا به اصطلاح «توده مردم را در حمایت خود نگاهدارد» و این عبارتی است که در یادداشت مذکور آمده، یادداشتی که هر چه توجه بیشتری صرف آن گردد، شیوه ابلهانه نگارش و چرخشهای بدترکیب اداری در سخنوری، بیشتر در آن آشکار و نمایان می شود. آری پلیس تحت این «مقررات» می زیسته، ولی ویژگیهای «خوب» شان، آنها را به لجن کشیده است. این یک جنبه موضوع است. جنبه دیگر آن این واقعیت است که اقدامات سرکوبگرانه اضطراری، که در بیست و پنج سال قبل احتمالاً غیرعادی به نظر می آمد، از آن پس چنان عادی شده که مردم خود را با آن وفق داده اند، اگر بتوان اینطور گفت. اهمیت سرکوبگرانه این اقدامات اضطراری تضعیف شده است، درست همانطور که یک فنر نو پس از استفاده دراز مدت و شدید، حالت فنری خود را تا حدودی از دست داده و ضعیف می شود. آقای لوپوخین، سرپرست قسمت پلیس در یادداشت خود که با لحنی محزون و ملالت انگیز نوشته شده می گوید این بازی تفرقه افکنندگانه را در نظر نگرفته است.

به راستی که این لحن حاکی از پریشانی، خشک، کاسب مآبانه و در عین حال انتقاد ویرانگر از جانب یک پلیس رسمی درباره قانون بنیانی پلیس روسیه، چقدر برای یک سوسیال دمکرات خشنود کننده است. روزهای کامیابی حکومت پلیسی تمام شده است! دهه ۶۰، زمانی که حتی موجودیت یک حزب انقلابی در تصور نمی گنجید تمام شده است. دهه هفتاد تمام شده است، آن زمان که قدرت چنین حزبی، که موجودیتش یک واقعیت انکار ناپذیر و وحشت آور بود که «تنها با اعمال قهرآمیز فردی و نه با یک انقلاب سیاسی برابری می کرد» گذشته است. در آن روزها، هنگامی که «تبلیغات زیرزمینی تنها مورد حمایت برخی افراد یا محافل قرار می گرفت»، آن فنری که به تازگی ابداع شده بود، هنوز می توانست تا حدودی مؤثر افتد. ولی اکنون، «در اوضاع و احوال کنونی جامعه، هنگامی که ناراضی از نظام موجود و یک جنبش نیرومند مخالف در سراسر روسیه گسترش و توسعه می یابد»، چقدر این فنر سست و ضعیف شده است! به راستی در آن زمان که این اقدامات اضطراری [سرکوبگرانه] واقعاً باید، در هزاران مورد «علیه کارگرانی که به صورت مسالمت آمیز و صرفاً با انگیزه اقتصادی دست به اعتصاب زده اند» به کار بسته می شد، در آن زمان که حتی قلوه سنگها نیز به عنوان اسلحه خطرناک سیاسی طبقه بندی می شد، چه خوب ابلهانه و بی معنی بودن این اقدامات [سرکوبگرانه] اثبات گردید!

لوپوخین بیچاره، نومیده به کاری بس تعجب آور دست زده و آقایان وزرا را برای پیوستن به خود و خندیدن به پی آمدهای مضحکی که حاصل کاربست مقررات امنیتی هستند فرا می خواند. از زمانی که جنبش انقلابی حقیقتاً در درون مردم نفوذ کرد و پیوندی جدا ناشدنی با جنبش طبقاتی توده های زحمتکش برقرار نمود، سراپای این مقررات، از قوانین مربوط به ثبت گذرنامه گرفته تا دادگاههای نظامی، جملگی به قوانینی بی مصرف بدل شدند. حتی «اصل حقوقی سرابداران منازل» که نعمت خدادادهای برای پلیس است، مورد انتقاد سوزناک وزیر پلیس، شخصی که معتقد است این اصل حقوقی اثر سست کننده ای بر فعالیتهای پیشگیری پلیس می گذارد، قرار گرفت.

در حقیقت، رژیم پلیسی به ورشکستگی کامل رسیده است! این ورشکستگی را نه تنها اظهارات شخص کاملاً با صلاحیتی مانند آقای محترم لوپوخین، بلکه سراسر جریان تکامل سیاست تزاری تأیید می کند. هنگامی که هیچ جنبش انقلابی واقعی خلقی وجود نداشت، زمانی که مبارزه سیاسی هنوز با مبارزه طبقاتی پیوند نیافته و جزء تفکیک ناپذیر آن نگردیده بود، اقدامات ساده پلیس علیه افراد و محافل مطالعاتی می توانست مؤثر افتد. ثابت شده است که کاربست این قبیل اقدامات علیه طبقات، به طرز مضحک و خنده آوری بی ثمر است؛ کثرت آنها به مانعی در برابر فعالیت پلیس بدل می شود. این مطلب به اثبات رسیده است که عبارات پرهیبت و وحشت زانی که در مقررات امنیتی به کار گرفته شده تنها عباراتی از روی بیچارگی و زبونگی، عباراتی بی ارزش هستند که ناراضی را در میان «مردم ساده»، مردمی که از انقلابیون نیستند، بیشتر می کنند و در حقیقت بر انقلابیون تأثیر جدی نمی گذارند. برای مبارزه علیه انقلاب مردم، علیه مبارزه طبقاتی، نمی توان به پلیس متکی بود، بلکه باید از حمایت مردم و نیز از پشتیبانی طبقات برخوردار بود. این است مفهوم آنچه در یادداشت آقای لوپوخین آمده است. و چنین است آن مفهومی که حکومت مطلقه از تجارب عملی خود درک می کند. فنرهای ماشین پلیس، قدرت و تازگی خود را از دست داده است، اکنون نیروی نظامی به تنهایی [برای سرکوب توده ها] کافی نیست. اکنون باید به تنفر ملی و به تنفر نژادی دامن زده شود، اکنون باید از میان عقب مانده ترین بخش های خرده بورژوازی شهری (و به دنبال آن طبقات خرده بورژوازی روستائی) افرادی را برای فعالیت در «باند های سیاه» (۱) استخدام کرد، باید برای دفاع از تاج و تخت، صف عظیمی از تمام عناصر ارتجاعی موجود در میان مردم تشکیل داد، باید مبارزه پلیس علیه محافل مطالعاتی را به مبارزه بخشی از مردم علیه بخش دیگری از آنان بدل کرد.

این درست همان کاری است که هیئت حاکمه هم اکنون به انجام آن مشغول است. در باکو تاتارها را علیه ارامنه علم می کند، در فکر تحریکاتی برای قتل عام دوباره یهودیان است، اوپاشان «باند های سیاه» را علیه مردم زمستوو، دانشجویان و جوانان پرشور دبیرستانی سازمان می دهد، به اشراف زده های وفادار به خود و عناصر محافظه کاری که در میان دهقانان وجود دارند متوسل می شود. آها، بسیار خوب! ما سوسیال دمکراتها از این تاکتیکیهای حکومت مطلقه تعجب نمی کنیم، و نیز از این تاکتیکیها نمی هراسیم. ما می دانیم که این کار نیز برای دامن زدن به دشمنی های نژادی، کمکی به هیئت حاکمه نخواهد کرد زیرا کارگران سازماندهی خود برای مقاومت مسلحانه در برابر آدمکشان و اوپاشان مسلح را آغاز کرده اند، و هیئت حاکمه با تکیه بر بخشهای استثمارگر خرده بورژوازی تنها تعارض خود با توده های واقعی کارگر را گسترده تر خواهد ساخت. ما هرگز انتظار نداشته ایم که انقلابات سیاسی یا اجتماعی با «متقاعد ساختن» قدرتها و یا توسط اشخاص تحصیل کرده ای که به راه «پرهیزکاری و تقوا» گام نهاده اند، صورت پذیرد. ما همیشه بر این عقیده ایم که این مبارزه طبقاتی، مبارزه بخش استثمار شده مردم علیه استثمارگران است که مینا و پایه تحولات سیاسی بوده و در تحلیل نهائی، سرنوشت هر گونه تحولاتی از این قبیل را تعیین می کند. پذیرش شکست کامل شیوه های بیهوده پلیس از جانب هیئت حاکمه و پرداختن وی به سازماندهی بلاواسطه جنگ داخلی، نشان می دهد که روز تصفیه حساب نهائی نزدیک می شود. چه بهتر. دارد جنگ داخلی را آغاز می کند. چه بهتر. ما نیز موافق جنگ داخلی هستیم. اگر ما تنها در یک مورد به خود اطمینان داشته باشیم، آن مورد همینجاست، جنگ توده های بیکران تحت ستم و منکوب شده، جنگ میلیونها بی چیز که تمامی جامعه را به حرکت درمی آورند، علیه یک مشت انگل مرفه. البته، هیئت حاکمه با دامن زدن به تعارض نژادی و تنفر قبیله ای، شاید بتواند برای مدتی گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی را متوقف سازد، ولی اینکار تنها برای مدتی بسیار کوتاه امکان پذیر است و به قیمت گشودن عرصه نوین و باز هم گسترده تری از مبارزه طبقاتی، به قیمت ایجاد احساس تنفر باز هم شدیدتر مردم نسبت به حکومت مطلقه تمام می شود. این مطلب را پی آمدهای کشتار جمعی در باکو اثبات کرده است، کشتاری که احساس انقلابی تمامی بخش های مردم علیه تزاریسم را دهها بار عمیق تر ساخت. هیئت حاکمه در این فکر بود که با منظره جوی خون و نبردهای وسیع خیابانی، مردم را به وحشت اندازد، ولی در حقیقت با این کار ترس از جوی خون، و ترس از یک رویارویی مسلحانه را از مردم دور کرد. در واقع، هیئت حاکمه آرمانهای ما را به پیش می برد و اینکار را با تبلیغاتی بسیار گسترده تر و به شیوه ای به مراتب مؤثرتر از آنچه ما هرگز در خواب هم نمی دیدیم، به انجام می رساند. به قول آن آواز انقلابی فرانسوی، ویولوسوکانو! Vive Le Son Canon!، «درد بر غرش تو!»، درد بر انقلاب، درد بر جنگ علنی خلق علیه حکومت تزاری و وابستگانش!

توضیح:

۱- باند های سیاه (صدهای سیاه) - یک تشکیلات ارتجاعی سلطنت طلب از آدم کشان که به وسیله پلیس تزاری برای مبارزه با جنبش انقلابی برپا شد. آنها انقلابیون را به قتل می رسانند، به روشنفکران مترقی حمله می کردند و قتل عامهای ضد یهودی را سازمان می دادند.

گشت و گذاری با آقای بهرام رحمانی در پارک لاله تهران

منبع: وبلاگ جمعی از فعالین کارگری (جافک)

ظرف شش سال گذشته جنبش کارگری ایران با فراز و نشیبهای فراوانی روبرو بوده است. اکنون دیگر برای همه روشن است که جنبش کارگری ایران که به صحنه مبارزه طبقاتی باگذارده است، بلحاظ کیفیت و محتوای سیاسی مبارزه در قدمهای اولیه خود بسر میرسد. هر روز بر تعداد فعالین و مبارزین جنبش کارگری افزوده می شود. سیر تشکل یابی کارگران از برگزاری روز جهانی کارگر در اول ماه مه سال ۸۲ در سفز، تا بمیدان آمدن طبقه کارگر و رشد روند اعتصابات و تظاهراتهای خیابانی و بوجود آمدن تشکلهای مستقل کارگری و ایجاد کمیته های مخفی کارگران مبارز در کارخانجات، تا بوجود آمدن سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه همه بیانگر این حقیقت است که جنبش جوان کارگری ایران برای بدست آوردن حقوق از دست رفته اش و برای تامین رفاه خویش و خانواده اش جز تشکل و اتحاد راه دیگری در مقابل سرمایه داران متحدی که دولت و ارتش را در دست دارند برای خود متصور نیست!

بخشی از جنبش نوپدید و جوان طبقه کارگر ایران امسال نیز در مراسم روز جهانی کارگر با صدور آگهی و اعلامیه ای از طرف چند گرایش متحد شده در "کمیته برگزاری مراسم روز جهانی کارگر" کارگران و خانواده شان را در پارک لاله تهران با اعلام خواستههای پانزده گانه دعوت به برپائی جشن اول ماه مه ۱۳۸۸ نمود.

وقایعی که بعد از سرکوبی وحشیانه کارگران و خانوادههایشان و دستگیری بیش از یکصد و پنجاه نفر بدست نیروهای امنیتی و لباس شخصی های وزارت اطلاعات قبل از اجرای این مراسم بوقوع پیوست، ارائه جمعیندی های متفاوت از سوی گرایش های مختلف درون جنبش کارگری را موجب شده است. و هم اکنون با گذشت بیش از دو هفته از اول ماه مه، سیر بیرون آمدن نظرات و جمعیندی های مختلفی در این زمینه همچنان ادامه دارد. ذکر این نکته را بسیار ضروری و حیاتی می دانم که درست اینستکه خود نیروهای برگزار کننده به ارائه جمعیندی از این حرکت مبارزاتی بپردازند. کاری که مناسفانه تاکنون انجام نشده است. ارائه این جمعیندی از سوی دست اندرکاران می تواند سهم مهمی در ارزیابی کلی از تجمع پارک لاله بازی کند.

بیشک باید سرکوب وحشیانه شرکت کنندگان و دستگیر شدگان این مراسم توسط نیروهای بسیج و لباس شخصی های رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی را بشدت محکوم نمود. و برای آزادی دوستان و رفقای دربندان متحدانه رژیم را در یک کارزار خستگی ناپذیر خبر رسانی و آگاهگرانه در دعوت کارگران جهان به پشتیبانی از حقوق کارگران ایران وادار بعقب نشینی نمود.

اما در عین حال که به طور جدی و بیوقفه برای آزادی رفقا و دوستان این مراسم شرکت می نمایم باید با شیوه اصولی و غیر سکناریستی و با اتکا به روحیه انقلابی اتحاد علیه دشمن مشترک به مبارزه نظری برای بدست آوردن یک اتحاد عمیقتر و واقعی برای تبدیل نهضت خودبخودی و جوان کارگری به یک نهضت انقلابی سوسیالیستی دست زد.

در هفته های اخیر نظراتی در غالب پشتیبانی و نیز در نقد نظرات نیروهای تشکل دهنده کمیته برگزاری بیرون آمده است. در میان نظرات ارائه شده نقد پاره ای از سیاستهای نیروهای برگزارکننده مراسم پارک لاله توسط "جمعی از فعالین کارگری (جافک)" قابل تعمق است. نوشته این رفقا از طرف برخی گرایشهای درون جنبش کارگری بطور مستقیم یا غیر مستقیم مورد انتقاد غیر اصولی قرار گرفت. همین که آقای رحمانی و دیگران (سواى برخورد غیر علمی شان) به نوشته این رفقا (جافک) برخورد نمودند امر خوبیست. چون به اعتقاد من نشان میدهد که رفقای جافک نکات مهمی را که خوشایند انحصارطلبان جنبش کارگری نیست را عنوان نموده اند. شوربخانه برخی این نقد را با "ماجراجویان سیاسی" خواندن "کمیته برگزاری مراسم روز جهانی کارگر" از طرف گروه دیگری که ارتباطی با "جمعی از فعالین کارگری (جافک)" نداشتند بطرز زشتی تعمد یکی جا زدند و با تکیه بر شیوه سکناریستی و ارزیابی های غیر علمی آنها در کنار "گروه های بی ریشه و بی بوت" قرار دادند! برخی دیگر در یک نوشته "سمبولیک!" با تظلم خواهی غیر پرولتری، پس از اشارات فراوان به وجود اختلاف بین جمع "غیرمونتاز کننده تئوری" خود از یک طرف و برخی از جریانهای تشکل دهنده "کمیته برگزاری مراسم روز جهانی کارگر" از طرف دیگر، جدی نگرفتن و نپرداختن به آن اختلافات را اساس "وحدت" قرار میدهند. گویا (که محققا هم بجز این نیست!) که اختلافات بر سر کله پاچه است که باید با این همه تعارفات توخالی از آن چشم پوشید. طبقه کارگر هیچگاه از نقد خویش باز نمی ایستد. همواره حرکت خود را بر نقد بیرحمانه میگیرد تا بر مبنای جمعیندی علمی از اشتباهات و نکات قوت هر حرکتش راه رسیدن به سوسیالیسم و دنیای عاری از استثمار و کمونیسزم را هموار سازد. نقد صادقانه جایگاه خاصی در بین کوشندگان واقعی نهضت کارگری ایران دارد. و بخاطر اینکه جنبش کارگری و نهضت سوسیالیستی ما در ابتدای گامهای خویش می باشد الزام به قطعیت بیشتری به نقد حرکت از سوی فعالین کارگری است. نقد صحیحی و علمی مطابق با متدولوژی سوسیالیستی موجبات پاره شدن زنجیرهای اسارت و بردگی طبقه کارگر میگردد. برعکس نقد غیر علمی و سکناریستی مطابق منافع بورژوازی است و طبقه کارگر را در اسارتش محصور و زندانی میکند!

از جمله نوشته ها و "نقدها" در این زمینه مربوط است به رفیق عزیز آقای بهرام رحمانی. (۱) من در این نوشته روی مسائلی که ایشان عنوان کرده اند تکیه میکنم.

بهرام رحمانی در ابتدای نوشته اش با بوجود آوردن جو بسیار سکناریستی نادرست و نارقیقانه با استفاده از واژه هائی از قبیل "مچ دوستان دروغین طبقه را هر چه بیشتر در نزد افکار عمومی باز" کردن، "فراخواندهندگان اول ماه می پارک لاله را به نوعی «ماجراجویان سیاسی» معرفی نمودن، "گروههای بیریشه و بیبوت در خارج کشور"، "هیاهو" راه انداختن، "جمعی ناشناس" و "تئوری بافی" کردن، آنچه انجان جوی ناسالم سکناریستی نادرست و نارقیقانه ای را بوجود می آورد که مرز بین منقدینی که با اتکا به مارکسیسم-لنینیسم و متد علمی خواهان بررسی کاستی ها و علل نافرجامی حرکت روز جهانی کارگر هستند و آنان که از دید نگارنده ما (بهرام رحمانی)، "برخی جریانهای ظاهرا رادیکال و مدافع کارگر و سوسیالیسم و یا رفرمیست و گروههای بیریشه و بیبوت در خارج کشور که همواره بر سر مسایل حاشیهای هیاهو براه میاندازند..." می باشند را عمدا مخدوش ساخته است.

متاسفانه آقای رحمانی که بمدت ۳ دهه در جبهه نبرد علیه ارتجاع جمهوری اسلامی مشغول مبارزه اند، بجای نقد نوشته جمعی از فعالین کارگری با پراکندن مطالب کذب و جو سازی های رایج ممتج از منافع غیر پرولتری به پی اعتبار کردن این جمع پرداخته اند. ایشان رسم را بر این گذارده اند که اگر بتوان جمعی را با چنان روش عقب مانده افتراپراکنی بی اعتبار نمود دیگر نیازی به نقد و بررسی آنچه این جمع حقیقتا نوشته است (و نه آنچه که ایشان با طرافت خاصی می خواهند به خواننده خود حقه کنند که این جمع "گفته" است نیست!)

دوست گرامی آقای رحمانی! طبقه کارگر ایران از "کمونیستهای" نسل قبلی، همچون شما، توقع دارد که تحلیل طبقاتی از نظرات مخالفین خود از جمله جمعی از فعالین کارگری - جافک ارائه دهند. در غیر اینصورت، آیا طبقه کارگر ایران به سینه چاکانی که مارکسیسم را مسخ می نمایند، و با وزیدن باد از هر سو تغییر جهت دهند چه احتیاجی دارد؟

برای اینکه مبادا به اقتباس از شیوه ایشان متهم شوم نوشته ای را که بقلم آقای بهرام رحمانی در سایت جمعی از فعالین کارگری (جافک) در بخش نظرات کاربران نوشته اند را برای فعالین کارگری می آورم تا مشخص شود ایشان که این رفقا را در نوشته اخیرشان "جمعی ناشناس" خوانده اند چگونه یکسال پیش خود را رفیق همین جمع معرفی نموده اند!

"سه شنبه ۱۸ تیر ۱۳۸۷ ساعت: ۱۵:۱۶ رفقای عزیز با دروهای صمیمانه وب سایت خوب و بحث های مهم و اساسی دارید. امیدوارم این بحث ها هر بیشتر عمیقتر شود قطعا رهایی طبقه مزدبگیران ازستم و استثمار سرمایه داری از طریق مبارزه متحد و هدف مند با استراتژی سوسیالیستی امکان پذیر است. رفیق شما بهرام رحمانی". آقای رحمانی آیا این رفقا را همچنان "جمعی ناشناس" می دانید؟

بحث آزاد

متأسفانه آقای رحمانی با "بیوته و بیریشه" خواندن یک گروه، چنین سبک برخوردی کوتاه بینانه ترین و عقب مانده ترین شکل ممکن را که بدون شک با اخلاق کمونیستی منافات دارد انتخاب نموده اند تا بدین طریق خیال خویش را از وارد شدن به موضوع اصلی جلو پای جنبش کارگری راحت نمایند. آقای رحمانی باید بخاطر داشته باشند که بخش عظیم و اکثریت رهبران، زنان و مردان عضو و هواداران متشکل در سازمانهای کمونیستی که در کوران و از دل مبارزات انقلابی ۵۷ (سرنگونی رژیم شاه) بیرون آمدند را پلیس مخفی نیروهای سازمان اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی (با کمک و مساعی بیدریغ حزب توده خائن و سازمان اکثریت) بفاصله چندی پس از پیروزی انقلاب از دست کارگران ربود(!)، در زندانها بدور از هرگونه ارتباطی با کارگران در حبس نگه شان داشت، بطور هولناکی شکنجه شان کرد و در سال ۶۷ همه آنان را اعدام کرد. این دلیل اصلی "بی بوته و بیریشه" شدن تمامی گروه ها و سازمانهای کمونیستی می باشد.

آقای رحمانی با بهره برداری از چنان القابی بجای مشخص نمودن مواضع طبقاتی مخالفین خویش اصل مبارزه طبقاتی مارکسیسم - لنینیسم را نیز شدیداً زیر پا گذاشته اند. مگر جز این است که لنینیسم بما می آموزد که باید در پس گفتارهای هر فرد و گروه سیاسی منافع طبقاتی خاصی را جستجو کنیم! مگر جز این است که لنینیسم بما می آموزد که آنان که جز این کنند "در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود!"

آیا نباید انتظار داشت که کارگران با خواندن نوشته غیر افغانی و غیر علمیتان به این درک برسند که زشتگوئی و ترور شخصیت عامدانه که شما با توسل به آن برای بی اعتبار نمودن نظرات گروه مخالف تان بکار برده اید بر خلاف آنچه که به آنان وعده داده اید که: «مسایل عمیقتر» این جمع را مورد بررسی قرار میدهم. (تاکید از من) از عدم اعتقاد شما به مبانی انقلابی م. ل. سرچشمه گرفته است؟ شما با نفی بدیهی ترین اصول مبارزه طبقاتی، عدم اعتقاداتان به دیکتاتوری پرولتاریا، تجدید عهد با پوپولیسم "سوسیالیسم" کارگری و خدمت به طرفداران جنبش علنی گرائی صنفی و نظریه اکونومیستی بورژوا لیبرال، بدترین و مضرتترین راه خدمت به طبقه کارگر ایران را انتخاب نموده اید. به اعتقاد من این بهیچوجه اتفاقی و تصادفی نیست که طرفداران مشی اکونومیستی مبارزه اقتصادی کارگران به چنان شیوه ناپسندی همانند یک کارگر عقب مانده فلچماق دست می یازند! در شرایط ضعف پرولتاریا انقلابی و کارگران پیشرو، "پرورزان و قوی پنجه ها" میدان دار بساط اکونومیستها گشته اند!

از همینجا من بر آنم که برخلاف رسم نرم شده سبک و شیوه غیر انقلابی لنینیسم، ترور شخصیت، سکتاریسم و عوامفریبی رایج در جنبش کارگری، اختلافات عمیق خویش با نظرات مخالف را با صبر و شکیبائی روشن نمایم، و منافع و جایگاه طبقاتی چنان نظرانی را با اتکا به متدولوژی سوسیالیسم علمی برای پویندگان و کوشندگان جنبش کارگری در حد توان خویش روشن نمایم و جنبش کارگری جوان ایران را از خطر جدی که آنرا تهدید میکند برحذر نمایم.

برای آنکه بتوان تصویر بهتری از گرایش ایدئولوژیک- سیاسی آقای رحمانی و طرفداران سیاست علنی گرایانه را ارائه داد جایز میدانم که نقل قولی از ایشان در ارتباط با نظرات جمعی از فعالین کارگری (جافک) بیاورم. ایشان چنین می گویند: "این جمع (منظور ایشان جمعی از فعالین کارگری می باشد) اضافه میکنند که برگزارکنندگان مراسم اول ماه می پارک لاله، فکر میکردند که با «جلو گذاشتن یک رشته مطالبات عمدتاً اقتصادی و رفاهی، یا ارائه ابتدایی ترین خواسته های سیاسی و اجتماعی، قاعدتاً نباید با سرکوب شدید از جانب رژیم روبرو شود!» (تاکیدها از خود مطلب است) به نظر میرسد این جمع، با اندازه فاصله نوری از مسایل کارگران ایران به دور است و آنچنان غرق تراوشات ذهنی خود شده اند که در مسایل مهم خود، نه به نفس تجمع مستقل کارگران در مرکز پایتخت ۱۲ میلیونی "نمایندگان خدایان"، بلکه به مطالباتی که مطرح کرده اند اتکا دارند. هرگونه تجمع و اعتراض و برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در این کشور ممنوع است. بنابراین در چنین شرایطی، شما هر خواست و مطالبهای را مطرح کنید برای سرکوبگران اهمیتی ندارد آنچه که برای آنها حائز اهمیت دارد این است که کسی جرئت نکند فضای اختناق را بشکند؛ از خط قرمزهای حکومت بگذرد تا چه برسد در جهت تحقق مطالبات خود قطعنامه نیز بدهد."

قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره شود که آقای رحمانی نه تنها با استفاده ابزاری فقط به آوردن بخشی از نظرات جافک برای جا انداختن نظر خاص خویش اکتفا نموده اند، نه تنها ایشان همانند هر هوادار نظریه سندیکالیستی شیفته مبارزه اقتصادی از تأیید ارتباط دیدگاه اکونومیستی و تقلیل گرایانه با تحلیل های سطحی سیاسی خویش طفره میروند، بلکه ایشان از اشاره این جمع به واژه لنینیستی دیدگاه اکونومیستی وحشت دارند. و اما آنچه این جمع بصراحت گفته اند و شوربخانه منافع طبقاتی غیر پرولتری آقای رحمانی به ایشان اجازه نمی دهد که با حقیقتی که این رفقا بارها بر آن تاکید نموده اند (و حتی در نوشته قبل از برپائی مراسم روز جهانی کارگر در پارک لاله تحت عنوان "اول ماه می: جشن کارگری یا نماد نبرد طبقاتی- جهانی؟" مطرح نمودند) روبرو شود این است:

"فکر می کنیم که بخشی از ما به طور کلی تحلیل نادرستی از اوضاع دارند. یک تحلیل يك سوپیه و غیر دیالکتیکی، که نتایج سیاسی خوشخیالانه و ساده انگارانه ای را به همراه می آورد. بدون شك در این نوشته، مجالی برای باز کردن ارتباط دیدگاه اکونومیستی و تقلیل گرایانه با تحلیل های سطحی سیاسی نیست، ولی در حد اشاره باید بگوییم که: بعضی از ما گمان می کنند چون رژیم گرفتار بحران است، چون انتخابات نزدیک است و رقابت جناح های حکومتی بالا گرفته، یا چون ناراضی مردم گسترده است، بنابراین احتمال دارد که رژیم، اینجا یا آنجا کوتاه بیاید. به ویژه اگر، جنبش های طبقاتی و اجتماعی نیز خواسته های خود را به اصطلاح در چارچوب "معقولی" مطرح کنند. بعضی از ما گمان می کنیم که جلو گذاشتن يك رشته مطالبات عمدتاً اقتصادی و رفاهی، یا ارائه ابتدایی ترین خواسته های سیاسی و اجتماعی، قاعدتاً نباید با سرکوب شدید از جانب رژیم روبرو شود! در همین زمینه، اشاره به يك گفت و گوی تلافی در یکی از برنامه های ماهواره ای (در آستانه برگزاری تجمع پارک لاله) می تواند مفید باشد. ببینند که از ایران به مجری برنامه ویژه اول ماه می گفت که تحت این رژیم اینطور نمی توان حرکت کرد؛ اینها فردا نیروهای سرکوبگر را می آورند و نمی گذارند مراسم برگزار شود. مجری در جواب می گفت که اینطور نیست. اینها نمی توانند تعداد زیادی کارگر و افراد خانواده هایشان را که آمده اند روزشان را جشن بگیرند و شیرینی بخورند را سرکوب کنند! (نقل به معنی)" (تاکید نخست از من است).

در مقابل چنان تحلیلی از طرف این جمع(جافک)، افرادی همچون آقای رحمانی بعنوان سخنگوی "مستقل" پیدا میشوند که بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص که جنبش کارگری و زنان و دانشجویان، و معلمین و زاغه نشینان با آن روبرویند، بخود اجازه میدهند کلی گوئی و تکرار مکررات ۳۰ سال گذشته شان را برای همگان روشن سازند و با شیوه پوپولیستی و عوامفریبانه ای می گویند:

" باین گونه روش میشود که این جمع ظاهراً «دلسوز طبقه کارگر»، مخالف برگزاری علنی اول ماه می امسال در پارک لاله و یا هر جای دیگر بوده است. توجیهشان نیز این است که حکومت اسلامی، آمادگی سرکوب آنها را داشت. انگار این آمادگی سرکوب حکومت اسلامی، به عنوان یک حکومت جانی و افتاده و تا دیروز کسی نه آن را دیده و نه شنیده بود. بنابراین، این جمع، تازه کشف کرده است که حکومت اسلامی، به عنوان یک حکومت جانی و سرکوبگر، توان و ظرفیت بالایی در سکوب و کشتار دارد؟ بر این اساس، تاکید دارند که چون حکومت توان و ظرفیت سرکوب دارد پس کارگران نباید به خیابانها بریزند و دست به اعتراض بزنند و یا مراسم جهانی خود را جشن بگیرند و در آن علیه سرمایه داران و حکومت حامی سرمایه حرف بزنند. در نتیجه بهتر است در خانه هایشان بنشینند و در بهترین حالت روز جهانی خود را در خفا و در محافل خانوادگی برگزار کنند تا مورد هجوم نیروهای امنیتی و لباس شخصی قرار نگیرند. عجب تحلیل و نقد طبقاتی دلسوزانه ای؟! (نقل از نوشته بهرام رحمانی "فراخوان دهندگان تجمع اول ماه می پارک لاله «ماجرای خوبی «کردند؟!))

فعالین دلسوز که قلبشان برای پیروزی جنبش کارگری می تپد نمی توانند با بسیاری از موارد تحلیل آقای رحمانی خصوصاً با نظرات ایشان که روی آن تکیه شده موافق باشند. کارگران ایران و بخصوص قشر پیشرو آن آنقدر ساده لوح نیستند که نتوانند درک نمایند که اوضاعی مشخص کنونی که در آن بسر میبرند با تمام ۳۰ سال گذشته چه فرقی دارد. بیشتر آنکه، کارگران فعال دلسوز ایران عقب افتادگی برخی از گرایشات جنبش کارگری متحد شده در "کمیته برگزاری مراسم روز جهانی کارگر" و بدتر توجیهات تئوریک عقب افتادگی آنان را در نداشتن یک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص نمی پذیرند!

بحث آزاد

ضرب المثل معروفی است که میگوید هرگز نمیتوان در رودی دوبار شنا کرد! چون هم آن آب رود دائماً در حال روان شدن و تحول است، هم انسانها! بنابراین زمانیکه آقای رحمانی و دیگر همفکرانشان به شیوه "متفکرانه" ای به جنبش کارگری یادآوری میکنند که "این آمادگی سرکوب حکومت اسلامی" امروز اتفاق نیفتاده بلکه "همه کس" آن را "دیده و شنیده اند"، معتقدند که در جنبش کارگری ما همه میتواند بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص نه تنها دوبار بلکه بارها در یک رود (صحنه مبارزه با دشمن) شنا نماید. ایشان با اصرار زیاد خواهان آنست که کارگران پیشقراول انقلابی جنبش کارگری نیز با چشم بسته از این اندرزه‌های ایده آلیستی و غیر علمی پیروی نمایند!

فعالین کارگری نمی توانند از تحلیل اوضاعی که جنبش کارگری در هر دوره از مبارزاتش، و بخصوص مبارزات کارگران در روز جهانی کارگر امسال، در آن قرار میگیرد سرباز زبند. چرا که اوضاع مشخص کنونی بخصوص در صحنه جهانی به عنوان یک عامل تعیین کننده در شکل گیری اوضاع داخلی ایران (که تحت تاثیر اوضاع بحران ساختاری سرمایه داری- امپریالیستی جهانی قرار دارد) با تغییرات شگرفی روبرو شده است و هر گونه بی اهمیتی به تحلیل مشخص از این اوضاع مشخص کنونی می تواند خطرات جدی برای عقبگرد و شکست کل جنبش کارگری در برداشته باشد. از طرف دیگر در پرتو تحلیل از چنان شرایطی مشخصی، و با یک ارزیابی دقیق از تناسب قوا بین دشمن و جنبش کارگری در صحنه نبرد، به تحلیل از نیروی خودی و همچنین نیروی جمهوری اسلامی (دشمن) باید اهمیت خاصی داده شود، و تاکتیک خاص مطابق با واقعیت عینی اتخاذ نماییم.

واقعیت اینست که جنبش کارگری ما مانند هر جنبش اجتماعی دیگر (زنان، دانشجویان و معلمین و ...) در حالت تهاجم استراتژیک قرار ندارد. جنبش های اجتماعی و از جمله جنبش کارگری بعلت کم تجربگی و کمیت نیرو (کمی تعداد افراد) و قدرت دشمن و ضعف ما هنوز در حالت دفاع استراتژیک قرار دارد. و تا رسیدن به تهاجم استراتژیک علیه نیروی دشمن بسیار فاصله دارد. خود تجربه اول ماه امسال نیز تاییدی بر این نظر است.

هر حرکت و آکسیون موضعی- تاکتیکی ما (در هر و همه آکسیونهای مختلف مبارزاتی جنبش های اجتماعی) باید از وجه تاکتیکی تدارک ما برای عملیات ضد "محاصره و سرکوب" دشمن پیروی نماید. بنابراین پیشبرد هر آکسیون تاکتیکی از طرف پرولتاریای انقلابی در اوضاع کنونی، باید مطابق و در خدمت استراتژی دفاع فعال استراتژیک بنا شده باشد. سرنوشت آینده جنبش ما به این ارتباط دارد که آیا ما قادریم این عملیتهای "محاصره و سرکوب" از طرف دشمن قوی علیه نیروی جنبش ضعیف و جوان ما که طبق میل ما هم پیش نخواهد رفت و مسیر پر پیچ و خمی را طی میکند، در هم شکنیم یا نه؟

دفاع استراتژیک ما بر متن سرنوشتی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی قرار دارد.

در اتخاذ تاکتیک باید به دو انحراف در مقابله با دشمن تاکید شود. تاکتیک پرولتاریای انقلابی باید از کم بها دادن به دشمن و دیگری پربها دادن یا مرعوب شدن از دشمن برحذر باشد. درک من اینست که تاکتیک برگزارکنندگان مراسم اول ماه مه در پارک لاله متناسب با تناسب قوای خودی و دشمن در صحنه جنگ طبقاتی نبود. این رفقا به انحراف کم بهائی به دشمن دچار شدند. این رفقا بدون در نظر داشتن نقاط ضعف تشکل های جنبش کارگری (کم تجربگی و کمی تعداد افراد که شامل تمام تشکل های اجتماعی دیگر- زنان، دانشجویان و معلمین- می شود) فقط به فکر انجام "گردهمائی" و یا "تعرض" بودند و مسئله دفاع و عقب نشینی را در نظر نگرفتند. و به همین دلیل خود را از نظر روانی خلع سلاح ساختند. (تازه محتوای سیاسی "تعرض" این رفقا حتی به معنی واقعی یک تعرض بر متن دفاع استراتژیک هم نبود بلکه فقط اعلام وجود غیر فعال و محافظه کارانه بر راستای حداقلی از مطالبات بود)

برای هر فرد بیغرض دلسوز جنبش کارگری روشن است که تحلیل نادرست از اوضاعی که در آن بسر میبریم، و به تبعیت از آن، ارزیابی نادرست از اوضاعی اقتصادی، اجتماعی سیاسی و نظامی که جنبش کارگری با آن روبروست به نتیجه گیریهای نادرست منجر میشود. و آن نتایج نادرست نیز بنوبه خود تاثیر بسزائی در اتخاذ تاکتیک نادرست و غیر علمی خواهد داشت. آرایش نیروی ما و دشمن بر مبنای تناسب قوا در میدان جنگ نابرابر طبقاتی از تصمیماتی است که باز به استنتاجات ما از اوضاع کنونی ارتباط مستقیم دارد.

تاکید می کنم که من این بخش از نقد آقای بهرام رحمانی بر نوشته جافک را ناصادقانه می دانم وقتی که می نویسد: "بر این اساس، تاکید دارند (منظورشان جافک- و تاکید ازمن است) که چون حکومت توان و ظرفیت سرکوب دارد پس کارگران نباید به خیابانها بریزند و دست به اعتراض بزنند و یا مراسم جهانی خود را جشن بگیرند و در آن علیه سرمایه داران و حکومت حامی سرمایه حرف بزنند. در نتیجه بهتر است در خانه هایشان بنشینند و در بهترین حالت روز جهانی خود را در خفا و در محافل خانوادگی برگزار کنند تا مورد هجوم نیروهای امنیتی و لباس شخصی قرار نگیرند. عجب تحلیل و نقد طبقاتی دلسوزانه ای؟! آقای رحمانی! ممکن است به خوانندگان بگوئید که در آن نوشته، کجا جافک بر چنین مسله ای "تاکید دارند"؟

برای کارگران و فعالین دلسوز بسیار ضروریست که نظرات و جمع بندی های مختلف ارائه شده از طرف گرایشات مختلف مرتبط با نهضت کارگری ایران را در این زمینه بررسی نماید و استنتاجات هر یک و بالطبع برنامه سیاسی هر یک از این گرایشات در برخورد به قدرت سیاسی، و امر جایگزینی قدرت کهنه ارتجاعی با یک قدرت سیاسی و دولت نوین پرولتاریای انقلابی، و ارتباط کار نیمه علنی و مخفی را با دقت زیاد مورد نقد و بررسی قرار دهند. و در حین مطالعه دقیق و نقادانه تمامی گرایشات موجود در جنبش کارگری از خود سوال نمایند که آن بخش از گرایشات مرتبط با جنبش کارگری که بجز خود همه را به "ثوری یافی" متهم می نمایند مبنای سیاسی و ایدئولوژیک نظرات و تئوری خودشان از کدام ایدئولوژی طبقاتی سرچشمه میگیرد؟ باید سوال کنند که گرایشاتی که از "عملی نمودن آرمان کارگری" در یک رابطه درونی با کارگران" صحبت می نمایند نقش حقیقی پیشاهنگ انقلابی را چگونه ترسیم می نمایند؟ و بالاخره اینکه، برنامه سیاسی چنان گرایشاتی برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر چیست؟

سوم خرداد ۱۳۸۸ برابر با بیست و چهارم مه ۲۰۰۹

کارگران مبارز! انقلابیون کمونیست!

برای هرچه غنی تر کردن محتوا و سراسری تر کردن پخش نشریه

با ما همکاری کنید

proletariat1871@gmail.com